

شعرهای پسا زبانی دهه نود

هم هوایی

سعید جهانپولاد



Silk Road
Publishing

هم‌هوايي

سعید جهانپولاد



**Silk Road
Publishing**

نام کتاب: هم هوایی	
نام نویسنده: سعید جهانپولاد	
طراح جلد و عکس: دانیال محمدزاده	
صفحه آرا: فیروزه محمدزاده	
ناشر:	Silk Road Publishing (Toronto, Canada)
شابک:	978-1-990236-53-2
وب سایت:	www.SilkRoadPublishing.ca

کپی رایت این اثر در سطح بین المللی صاحب اثر به ثبت رسیده است.

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
همگرایی فعالانه	۱
هولفدونی	۲۳
چشمزخمزدای	۲۷
سرو	۳۶
آستیگماتی - زیگزاگی	۳۷
محیط	۴۰
ابرتانک	۴۲
ریزگرد - میزگرد	۴۴
نیلوفرانه	۴۹
شترجانی	۵۳
حلقه	۵۷
سرودملی	۶۱
چندروشی	۶۵
درآوردگی	۶۶
صلواتی	۷۴
بی خوابی	۷۷
گرگنمایی	۷۹

۸۵.....	مدیتیشن با آلن گیتزبرگ
۸۹.....	سنجاقکی با والاس استیونز
۹۲.....	انتحاری
۹۵.....	بووم بام
۹۸.....	زریذنت
۱۰۴.....	سه چهارم پرده
۱۰۶.....	شب بیداری ایرانی
۱۱۳.....	چند- چرخشی- نگاه
۱۲۰.....	زنمردی
۱۲۴.....	بی شکلی

مجموعه شعرهای پسا زبانی دهه نود

به همراه دو گفتگو درباره شعرهای پسا زبانی

همگرایی فعالانه شاعران زبانی و پسازبانی تعاریف در دوره جدید،
تفاوت‌های شعر زبان و پسازبانی پرسش و پاسخ گفتگوها؛ پرفسور
مارک والاس شاعر، نظریه‌پرداز ترجمه و تألیف سعید جهانپولاد،
شاعر و پژوهشگر زبان و ادبیات تطبیقی ملل

۱- شعر پسازبانی چیست؟

مانند اصطلاح مدرنیسم و پست‌مدرنیسم اصطلاح شعر پسازبانی نیز بیانگر این است که چنین شعرهایی پس از حوزه قابل‌توجه دیگری از فعالیت ادبی و در این مورد شعر زبانی به وجود می‌آیند. بنابراین تعریف شعر پسازبانی شامل تعریف شعر زبانی نیز می‌شود و همچنین تعریف اینکه "به دنبال" رسیدن به آن حرکت ادبی قبلی با چه رویکردهای تازه‌ای قابل بررسی است و البته تشخیص اینکه ارائه تعریفی کامل از هر زمینه نظری از فعالیت ادبی امری غیرممکن است، از آنجاکه ادبیات پیشرو، یک ادبیات چندوجهی، مشوش و بی‌انضمامی و شمایل‌گرایانه است و نمی‌تواند در حد هر تعریفی باشد، امری مهم است؛ بنابراین هر تعریفی از یک ناحیه از کنش نوشتاری یا باید محدودکننده تلقی شود، یا آنچه ممکن است مفید به‌فایده باشد، به‌عنوان یک روش موقتی و جزئی برای درک پیچیدگی‌های متغیر فعالیت ادبی دوره‌ای در بهترین حالتش اگر تعریفی بتوان بر آن قائل شد می‌توان از فرآیند جابجایی و چرخش ادبی و تغییر وضعیت فرهنگی و اجتماعی و ادبی بر آن قائل شد بنابراین باید چنین گفت شعر زبان را می‌توان کار شبکه‌ای مرتبط با شاعرانی دانست که در تعدادی از مبانی اصولی شعر و بیان اجتماعی در مورد رابطه بین زبان و سیاست و سیاست تولید فرهنگی سهیم هستند، اگرچه جهت‌گیری آن‌ها در این مبانی اغلب به‌طور قابل‌توجهی باهم متفاوت است. برخی از شاعران زبان، مانند چارلز برنشتاین، لین هژینیان، رون سلیمان و لسلای اسکالاپینو، نظراتشان از یک وضعیت تازه‌تر در حوزه‌های دیگری حکایت دارد

و دیگران با برتری برابر (جوآن ریټالاک، کارلا هریمن، پی اینمن، نیک پیومینو، تینا داراغ، جیمز شری، تام ماندل، هانک لیزر و بسیاری دیگر) چنین نکرده‌اند، اگرچه برای برخی آنان در چنین وضعیتی ممکن است سهیم باشند و تحولاتی را رقم زده‌اند. شاعران زبانی معمولاً می‌بینند که زبان به‌وسیله روابط قدرت ساخته شده است و نه به‌صورت هنر متعالی، یا جهانی یا طبیعی شاعران زبان در بیشتر موارد به‌شدت به نظریه‌های ادبی علاقه‌مندند، بنابراین مسائل نظری مطرح‌شده در شعر آنان بخش قابل‌توجهی از بدنه و ساختار شعر آنهاست و این در مقایسه با متداول‌ترین شعرها که انتقاد و نظریه را توصیفی ثانویه می‌دانند در بسیاری موارد بدون ارتباط تلقی می‌شود و به‌طور خاص بسیاری از شاعران زبانی روشی درکنش نوشتار اکتسابی تجربه کرده‌اند که شامل انعکاس و انتظام ساختارهای گرامری از ساختارهای قدرت جوامع غربی و تمایل بر تمکین از این روند هست، (درواقع خود این روش اکتسابی تفاوت عمده شعر زبان با شعر پسازبانی است) یکی از دغدغه‌های اصلی شاعران زبان شامل شیوه‌های نگارش شعر که زبانی ساده‌تر که ادعا می‌کند جهان را "همان‌طور که هست" توصیف می‌کند نسبت به محدودیت‌های ساختار نشانه‌پرداز معنا گستر هست که نسبت به آن بینشی ندارند، شاعران زبان همچنین اشاره کرده‌اند که چگونه ژانرها و اشکال سنتی شعر اروپایی تمایل دارند ساده‌لوحانه ارزش‌های غربی را منعکس کنند. این نویسندگان شعر را آگاهانه مشروط به محدودیت‌های ایدئولوژیکی و قدرت کلمه نوشتاری در فرهنگ غربی می‌دانند. با همه این

دلایل، شاعران زبان در سطح فرم شعری تجدیدنظرطلبان بنیادین تلقی می‌شوند، آن‌ها تمایل دارند که اشکال سنتی، تغزل، روایت، ذهنیت‌گرایی و کنش نوشتاری را بازنمایی ساده‌لوحانه‌ای کنند و همچنین تأکید وجودی خود را در شعر پیشرو آمریکایی بر محور گفتار زبانی دیکته شده مورد تردید و رد قرار دهند، (همین موضوع تفاوت دیگر این دو جریان شعری است به‌اندازه باریک‌مو) بسیاری از عدول‌های آنان کاملاً جنبه آمرانه دارد مواردی وجود دارد که بسیاری از شاعران زبانی معتقدند شعر نباید بر بینش نظری خودش وفادار بماند (و در اینجا با پسازبانی به اشتراک رسیده‌اند) در اکثر موارد شاعران پسازبانی این تصور را پذیرفته‌اند که ساختارهای زبانی به‌طور حتم بر سیاست‌های تولید فرهنگی تأثیر می‌گذارند و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرند. آن‌ها همچنین پذیرفته‌اند که زبان به‌وسیله روابط قدرت ساخته می‌شود و اینکه نمی‌تواند ساده‌انگارانه به امر هنر متعالی و یا به انتظام هنری در جهان طبیعی دسترسی پیدا کنند و یا به صورتی غیر بیولوژیکی همان انتظام و یا غیر انتظامی که جهان درواقع، هست را بازنمایی آمرانه کنند و در نتیجه خود را در وسط و یا به نقش حد واسط بین جهان و هستی و زمان قرار می‌دهند (این یکی دیگر از تفاوت‌هاست) با این حال رابطه آنان با نظریه ادبی اغلب با شاعران زبان بسیار متفاوت است. از نظر شاعران زبان در زمان ظهور، نظریه ادبی یک گفتمان حاشیه‌ای بود که آنان را وامی‌داشت تا پرسش‌های مبنایی را لحاظ نکنند اما نظریه ادبی، همچنان بخش اصلی عملکرد بسیاری از شاعران پسازبانی است که پرسشگری از ذات نظریه هست، شاعران

پسازبانی تمایل دارند این کار را با یک چشم دوسو و اغلب خسته انجام دهند.

بعلاوه، شاعران پسازبان تمایل به استفاده از ژانرها و اشکال متنوع دارند که اغلب صریحاً توسط برخی از نظریه‌پردازان زبانیت موردانتقاد قرار می‌گیرند بنابراین، درحالی‌که روایت، تغزل، معنویت و شعر در روزمرگی و گفتار زبانی، اغلب به‌عنوان عناصری ظاهری متجلی می‌شود که شاعران زبان تصور می‌کنند باید از آن عدول کرد، نقش شاعران پسازبانی مانند جولیان اسپار، سوزان اسمیت نش، جفرسون هانسن، لیز ویلیس، پیتز گیزی، کریس استروفولینو، جنیفر مکسلی، جو راس، لیزا جارنو، خودم و بسیاری دیگر آگاهانه از یک یا چند مورد از این عناصر ویژه در آثار خود به قوت بهره برده‌ایم بدون اینکه به نوع توجیهات ساده‌لوحانه‌ای از این عناصر که همچنان از ویژگی‌های جریان اصلی شعر آمریکا هستند، برگردیم. (منظورم همان بخش قابل‌توجه آکادمیسین‌های شعر آمریکا و جامعه دانشگاهی شعر خلاق است که امروز به جریان پسازبانی ملحق شده‌اند) نتیجه اغلب همان پرسش‌های اصلی از زبانیت نظری است و تفاوت درست همین‌جاست، خروجی اصلی شاعران زبانی به خاستگاهی بود که شاعران زبانی و تئوریسین‌های آن به آن‌ها علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. در اینجا نیز باید به این نکته اشاره کنیم که شاعران زبان و پسازبانی هر دو به زبانیت زبان علاقه زیادی به آنچه باب گرومن دارد، نشان می‌دهند با دو رویکرد کاملاً متفاوت، یکی پرسش از ذات و ماهیت زبان را لحاظ نمی‌کند و دیگری نه‌تنها پرسش می‌کند بلکه درصدد عدول

از آن هست این به اصطلاح "pluralaesthetic" کثرت‌گرایی زیبا شناسانه نامیده می‌شود، یعنی کاری که از هنرهای زبانی در کنار هنرهای غیرکلامی مانند موسیقی و هنرهای تجسمی استفاده می‌کند. طیف و گستره مرز جغرافیایی شاعران پسازبانی بسیار گسترده‌تر از شاعران زبانی است که در مراحل اولیه شعر زبان عمدتاً نویسندگان شهری هستند که در سواحل ایالات متحده، به‌ویژه شهر نیویورک و سانفرانسیسکو زندگی می‌کنند، گرچه در واشنگتن نیز گروه‌های قوی وجود داشتند، واشنگتن دی سی و تورنتو و ونکوور در کانادا طیف گسترده مرز جغرافیایی شاعران پسازبانی شهادت بر موفقیت آنان بر شعر زبان است. تعداد بیشتری از شاعران و نویسندگان تحت تأثیر شعر پسازبان قرار گرفته‌اند تا آنچه در ابتدا شاعران زبانی در عمل به آن توجه نداشته‌اند، این گسترش مرز جغرافیایی بر روی سطح عملکرد شاعران حتی در جهان امروز تأثیر به‌سزایی گذاشته‌اند (امروز کشورهایی همچون روسیه، فرانسه، ایتالیا و ترکیه، اسپانیا... نیز در این جریان دخالت مستقیم دارند و نمی‌توان آن را فقط یک جریان داخلی در آمریکا و یا کانادا و در نظر گرفت، زیرا شاعران پسازبان تمایل دارند تحت تأثیر طیف وسیع‌تری از محیط‌ها و فرهنگ‌ها و زبان‌ها نسبت به شاعران زبان قرار بگیرند. برای مثال، شاعران پسازبانی نیواورلئان یا اوکلاهاما یا هاوایی تحت تأثیر محیطی متفاوت از شهرنشینی ساحلی قرار دارند و یا شاعران پسازبانی با ملیت‌ها و زبان‌های دیگر در پیوند بین شعرها و فرهنگ‌های و زبان‌های خود تعداد فزاینده‌ای از سنت‌ها و این تأثیرات منطقه‌ای و اقلیمی و

قاره‌ای بسیار خاص خود را با بهره‌وری از امکانات و عناصر فرهنگی خود برای گشودن مرزها و یا محو این مرزها به کار بستند، آثار باک داونز، جسیکا فریمین و برخی دیگر از شاعران اهل جنوب آمریکا که علاقه‌مند به استفاده از عناصر برهم زننده نوشتار زبانی در ادبیات و موسیقی جنوب هستند و آثاری را تولید می‌کنند که از جمله آن‌ها می‌توان به شعرهای چندزبانه اشاره کرد (در ملیت‌های دیگر نیز چنین هست) موسیقی و فرهنگ بلوز تگزاس یا کاجون پیوند ناگسستنی با این تنوع جغرافیایی دارد و مسئله جنسیت و همچنین تنوع فرهنگی و عناصر زیست‌فرهنگی آنان، هر دو شعر زبان و شعر پسا زبان تعداد زیادی بیولوژیست‌های زن و مرد دارند، اگرچه مشکلات جنسیتی در زمینه‌های شعری تجربی به راحتی از هر جای دیگر حل نمی‌شود. در این زمان، شاعران پسازبانی شروع به توسعه تنوع فرهنگی گسترده‌تری نسبت به شاعران زبان کرده‌اند، اگرچه قطعاً تنوع نسبتاً مناسبی در هر دو گروه وجود دارد؛ اما با توجه به تعداد بیشتر شاعران پسا زبان، تنوع فرهنگی بیشتری از نظر نژاد، قومیت، جنسیت، سطوح زبانی و ژانرهای سخن و گویش‌ها در آن‌هاست، تقریباً اجتناب‌ناپذیر است؛ که نتوان این مهم را ندید، روند رو به رشد نویسندگان پسازبانی در جهان و مبارزه آنان با چالش‌ها و مشکلات سیاست چند هویتی و استعمار وطنی و مبارزه برای رسیدن به پیوندهای بینا فرهنگی جهانی که از نظریات پسازبانی برجستگی یافته، این شاعران منتقدان محدودیت‌های سیاست‌های چند هویتی را برای خود یک چالش جدی تصور می‌کنند این دورگه‌ای شاید به‌وضوح متفاوت از شعر زبان

باشد زیرا شاعران پسازبانی از عناصر مطرود شده توسط شاعران زبان، چون روایت، تغزل، معنویت و منویات روزمره در شعر هرروز استفاده می‌کنند اگرچه این‌ها تنها عناصر ترکیبی پسازبانی نیستند. موارد دیگری چون مقاومت در برابر تعریف‌پذیری این‌هاست بسیاری از نویسندگان و شاعران پسازبانی از انطباق با دسته‌بندی منفرد و قابل‌شناسایی خودداری می‌کنند، در بعضی موارد حتی تغییر شکلی و نمودار نگارشی و تأثیرات اساسی از یکدیگر از کتاب به کتابی دیگر، روند جمع‌گرایی و گروهی قابل‌توجهی را بروز می‌دهند شاعران پسازبانی به‌دوراز ارائه راه‌حل‌های مشابه برای مشکلات به وجود آمده در شعر و شاعرانگی، حتی در مورد مشکلات مشابه توافق نمی‌کنند، چراکه معتقدند مناظر دید و تجربه انفرادی در یک وضعیت جدید با رفتار مدنی و دموکراتیکی به حصول انطباق تازه‌ای از زیست‌فرهنگی می‌رسند، گرایشی که آن‌ها را بیش از موارد منفرد یا به گروه‌های کوچک‌تر تبدیل می‌کند، مثل کتاب‌های برگزیده شعر، گلچین ادبی، تعمیم داده و انتقاد علمی از آنان را دشوار می‌کند. بنابراین، مقاله و گفتگوهای از این دست، باهدف ارائه درک کلی از شعر پسازبانی، به طرز خطرناکی به Oxymoron بودن (استعمال مرکب ضدونقیض) نزدیک می‌کند، هم در این دوگانگی و مقاومت در برابر تعریف، شعر پسازبانی نیز شعری انتقادی آگاهانه باقی می‌ماند، شعری که نمی‌خواهد هنجارهای فرهنگ گرامری و فرهنگ رفتاری با کلمات و پیرامون شاعران نسل‌های پیشین را بپذیرد. از نظر من، نگران‌کننده‌ترین جنبه شعر پسازبان، روشی است که برخی از متخصصان آن اهمیت تئوری

ادبی را به‌طور کامل انکار می‌کنند یا این ایده را که تولید ادبی با توجه به شرایط قدرت شکل می‌گیرد، رد می‌کنند. چنین نویسندگانی، در درجات مختلف، استدلال کرده‌اند که زبان می‌تواند به تعالی دسترسی پیدا کند یا ساده‌لوحانه جهان را بازنمایی کند، آن‌ها گاه‌به‌گاه استدلال کرده‌اند که سیاست ادبی برای نوشتار و با عمل نوشتن آن‌ها بی‌ارتباط هست، بدون تصور این فرآیند می‌توانند به اشکال اصلی شعر دسترسی پیدا کنند و یا اینکه تفاوت قابل‌توجهی بین آوانگاردیسم ادبی و عمل اصلی ادبی در کار آن‌ها وجود ندارد، برخی اظهار داشتند که زبان‌پریشی یا گسست در روایت باید به نفع زبانی که انواع مختلف شعر را تلفیق و وحدت می‌بخشد کنار گذاشته شود به نظر من چنین نویسندگانی نتوانسته‌اند از پس چالش‌های نظری ارائه‌شده توسط یک شعر اصیل پسا زبان برآیند و بنابراین نویسندگان اصیل زبان نیستند؛ اما صدور چنین قضاوتی، البته، صرفاً از ویژگی‌های تعریف خودم از آنچه شعر پسا زبان را تشکیل می‌دهد و برجستگی می‌بخشد، ناشی می‌شود و بنابراین پرسش از سودمندی و محدودیت‌های چنین تعاریفی است. شاید در بهترین حالت زمینه بحث ارزشمندی را تعریف کند.

۲- آیا تعریف شما پس از چنین پیشنهادهایی بیشتر توصیفی

است؟

کمی از هر دو است از بعضی جهات من به‌سادگی آنچه را که اتفاق می‌افتد توصیف می‌کنم، گرچه هر عمل توصیفی همیشه ناشی از رویکردی

ایدئولوژیکی است؛ اما از طرق دیگر، به عنوان مثال در رابطه با مشکلات نظری که من فکر می‌کنم یک شعر اصیل پسازبانی نمی‌تواند از آن‌ها اجتناب کند، مواردی وجود دارد که فکر می‌کنم نویسندگان اگر می‌خواهند با توجه به تعریفی که من ارائه می‌دهم مابعد زبانی و یا پسازبانی محسوب شوند، احتمالاً نباید این کار را انجام دهند اینجا اما مطمئناً این واقعیتی که من می‌گویم مانع از این نمی‌شود که کسی هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد یا آن را هرچه بخواهد بنامد. چرا کسی برایش مهم است که آیا تعریف دیگری از شعر را برآورده کند؟ من فکر می‌کنم آن‌ها فقط به حدی اهمیت می‌دهند که از این تعریف، تعریفی جامع‌تر ارائه داده باشند، یا حداقل برخی از نگرانی‌های آن‌ها لحاظ شده باشد و یکی از نکات منحصربه‌فرد در مورد شعر پسا زبان این است که درواقع چند تعریف و نگرانی مشترک را هم‌زمان برآورده کند.

۳- آیا شعر پسا زبان بهینه کردن و یا توسعه شعر زبانی است،

یعنی آیا شعر پسازبانی در شعر زبان گذشته پیشرفت کرده است؟

یا آیا شعر پسازبانی و مشتق شده و یا مکمل شعر زبانی است،

یعنی اساساً به بینش و عملکرد شعر زبان وابسته است؟

هیچ‌کدام به‌طور کلی، این ایده که آثار ادبی باگذشت زمان پیشرفت می‌کنند یک واقعیت هستی‌شناسی و آنتولوژیکی است، قرائت اساسی در نحوه کار ادبیات در رابطه با جهان است. مفهوم پیشرفت و توسعه، بیانگر این است که چیزی بهتر می‌شود. مطمئناً جای بحث دارد که جوامع غربی

پیشرفت کرده‌اند-در بعضی از مناطق زندگی مردم اوضاع بهتر است. با این حال، در دیگران تغییری ایجاد نشده یا اوضاع بدتر شده است، هنوز هم من فکر می‌کنم می‌توان ادعا کرد که زندگی بسیاری از مردم در فرهنگ غربی بسیار بهتر از دویست سال پیش است، گرچه این امر اغلب به هزینه فرهنگ‌های غیر غربی صادق است و مطمئناً پیشرفتی که ممکن است حتی در فرهنگ غربی برای بیشتر مردم وجود داشته باشد در فرهنگ ادبی و بیان عالی اجتماعی که شعر محسوب می‌شود، گاهی کم‌رنگ‌تر بروز می‌کند، پس در واقع موضوعی بینابینی هست و نسبی است اگر پیشرفت را تنها جنبه کارکرد گرایانه و منفعت طلبانه بررسی کنیم اما اینکه بگوییم کار پیشرفت کرده است، به این معنی است که پرسش‌های اصلی و نظریه‌ای که نویسندگان نسل جدید می‌پرسند، پرسش‌های قابل اعتناتری هست و قابل تأمل بیشتر از پرسش‌های نسل‌های قبلی، اما آن‌ها بهتر نیستند - فقط این است که مجموعه دیگری از پرسش‌های مرتبط را در حال پاسخگویی و نهادینه کردند مطمئناً، هر نسل جدید به عنوان بخشی از پرسش‌های اساسی خود را پاسخگو هستند که در نسل قبلی ارائه داده شده است و همچنین محدودیت‌های این پاسخ‌ها را در هنگام ظهور در زمینه جدیدی که خود این پاسخ‌ها به آن‌ها کمک کرده است، دارد.

بنابراین، مشکلات شعر پسا زبان به سادگی با مشکلات شعر زبان تفاوت دارد و بنابراین کاوش‌های احتمالی این مشکلات نیز متفاوت است البته تاریخ و اهمیت شعر زبان عنصری اساسی از مشکلات شاعران پسا زبان را

تشکیل می‌دهد، زیرا شعر زبان طیف گسترده‌ای از مشکلات را باز می‌کند، مانند رابطه بین نوشتن و تعالی معنوی که همچنان برای شاعران پسا زبان مهم است؛ بنابراین، شعر پسا زبان بسیار مدیون شعر زبان است، درحالی که درعین حال در جهات مختلف حرکت می‌کند.

۴- آیا بهتر است شعر پسا زبان را پاسخی مستقیم به مشکلات

شعر زبان در یک زمینه جدید تاریخی بدانیم؟

نه لزوماً برخی از نویسندگان پسا زبان تأثیرات اصلی خود را در شعرهای آوانگارد یا حتی سنتی‌تر دارند که ارتباط کمی با شعر زبان دارند و یا هیچ ارتباطی ندارند. به عنوان مثال، راد اسمیت اشاره کرده است که شعر آمریکای جدید اغلب تأثیرات بیشتری در شکل بسیاری از نویسندگان زبان و پسا زبان دارد. ممکن است نویسنده پسا زبان کمتر از شعر زبان، شعر فرافکنی، شعرهای قومی آمریکایی، شعر مکتب نیویورک یا سانفرانسیسکوپی و بسیاری از شعرهای دیگر تحت تأثیر شعر زبان قرار گیرد. با این حال، فکر من این است که هرچقدر تأثیرات نویسندگان و شاعران پسا زبان از منابع شعر غیرزبانی ناشی شود، این نویسندگان از بینش نظری شعر زبان در مورد رابطه بین زبان و تولید فرهنگی که درخطر تأکید دوباره ساده‌لوحانه و ساده‌نویسی شده، چشم‌پوشی می‌کنند. شعرهای ضد نظری شاعران مابعد زبانی و یا فرازبانی که هیچ توجهی به بینش نظری شعر زبان ندارد، این کار را در معرض خطر سوتفاهم از چگونگی ارتباط شعر با تولید فرهنگی را ایجاد می‌کند، استفاده از اصطلاح

شعر پسا زبان و نه فرا زبان حتی برای آن شاعران آوانگارد دهه ۹۰ آمریکای شمالی که تأثیر مستقیم کمتری بر شعر زبان دارند، برای من منطقی است زیرا اهمیت اساسی مشکلات پیرامون شعر و تولید فرهنگی (و مشکلات مربوط به چگونگی گرامر و نحو و تولیدات ادبی)، مشکلاتی است که شعر زبان را مورد توجه قرار می‌دهد. البته، برای نویسندگان پسا زبان کاملاً امکان دارد که در گروه‌های دیگر که در بالا ذکر شد، کاوش‌های احتمالی در آن مسئله را پیدا کند که به نظر می‌رسد ارزش بیشتری نسبت به آنچه توسط شاعران زبان ارائه شده است، داشته باشد. استفاده من از اصطلاح شعر پسا زبان به معنای محوریت شعر زبان است به گونه‌ای که بسیاری از نویسندگانی که به نظر من پسازبانی می‌نویسند، صریحاً و حتی شاید با عصبانیت آن‌ها را رد می‌کنند. و به همین دلیل نیز، در بسیاری از موارد اصطلاح "مابعد زبان و پسا زبان" باید راهی برای شروع گفتمان نظری را باز کند و در نظر بگیرد، اگر روش بهتری برای گفتمان انتقادی و تعامل هست در مورد این مسائل گشوده خواهد شد، من بیش از هر چیز مایل به استفاده از این اصطلاح هستم.

۵- در تعریف تمایز بین شعر زبان و شعر پسا زبان به عنوان تمایز "بین نسل‌ها"، یا درواقع در بیان هرگونه اظهارات مشخص در مورد تفاوت بین شاعران یا بین مکتب‌های شعر، آیا ساده‌سازی و ساده‌نویسی در این آشفتگی تاریخی تأثیر به سزایی داشته است؟

کاملاً چنین خطری وجود دارد به همین دلیل است که بازهم اظهارات در اینجا باید به عنوان روندی در نظر گرفته شود، راهی برای شروع صحبت در مورد مسئله بسیار پیچیده تأثیر شاعرانه تفکر از نظر شرایط نسلی قطعاً محدودکننده است، اما به نظر می‌رسد دقیق‌تر به عنوان راهی برای شروع روند بررسی مشکلات فعلی تأثیر شاعرانه نسبت به بسیاری دیگر از فرمول‌بندی‌ها هنوز قطعاً بحث در مورد شاعران خاص و تأثیرات خاص آن‌ها چه به عنوان بخشی از چارچوب کلی و چه خارج از آن به همان اندازه مهم خواهد بود. فعلاً فقط این کار را نمی‌کنم.

یک مشکل مهم این است که درهم‌آمیختگی شدید شاعران زبان و پسا زبان اغلب تمایز بین این دو گروه را غیرممکن می‌کند. و حتی لازم نیست که بین آن‌ها تفاوت قائل شد و در هر نمونه مشخص شود که چه کسی شاعر زبان است و چه کسی شاعر پسا زبان است. وقتی ماهیت موقتی تعریف خیلی مطلق تلقی شود، مضحک می‌شود. نیازی نیست که شاعران را در مقابل دیوار قرار دهیم و بگوییم کدام یک از آن‌ها به کدام گروه تعلق دارد. درواقع عمل نوشتاری و اجرای زبانی بسیاری از نویسندگان و شاعران زبان و پسا زبان تفاوت بین این دو گروه را کاملاً نابود می‌کند. این تار شدن در محیطی که برخی از شاعران مرتبط با شعر زبان به

سمتی حرکت می‌کنند که ممکن است جهت‌گیری‌های پسا زبان در نظر گرفته شود، بیشتر می‌شود درحالی‌که برخی از نویسندگان جوان‌تر پسا زبان پس از انجام آزمایش‌های رسمی و یا غیررسمی، بسیار شبیه به شعر زبان هستند. در کارهای اخیر خود، برخی از نویسندگان مرتبط با شعر زبان، به‌عنوان مثال چارلز برنشتاین، باب پرلمن و نیک پیومبینو، عناصری را ترکیب کرده‌اند که ممکن است به‌عنوان زبان فرعی تصور شود، از جمله اشکال اروپایی و طرح‌های متریکی برای قافیه‌بندی و بازنمایی و روایت و ساختارهای اجتماعی. هویت فرهنگی و ذهنی، گرچه آن‌ها از این عناصر به طریقی استفاده می‌کنند که امکانات نوآوری را گسترش می‌دهد و مفاهیم دریافت شده از سنت و شکل را نقد و افشا می‌کنند. از سوی دیگر، برخی از نویسندگان پسا زبان مانند رد اسمیت و راب فیترمن شعری از قطعات بسیار مهجور مانده و کمتر دیده‌شده را می‌نویسند که به نظر می‌رسد بسیار نزدیک به شعر زبان باشد، اگرچه در آثار آن‌ها عناصر تغزلی و شعر محاوریکی و روزمره وجود دارد که هنوز هم آن‌ها را به عنوان شعر پسا زبانی از دیگران متمایز می‌کند.

۶- اما اگر این درهم آمیختگی بسیار شدید است، آیا واقعاً نیازی به تمایز بین زبانی و پسا زبانی یا حتی نامیدن کسی به عنوان شاعر پسازبان وجود دارد؟ آیا همه این تمایزات راهی برای دستیابی به هژمونی انتقادی نسبت به تنوع عملکرد شاعرانه نیست؟

هر رویکرد انتقادی به شعر، مانند هر شعر محدودیت‌هایی دارد، اما از این حقیقت نتیجه نمی‌شود که هرگونه بحث درباره زمینه عمومی و بیان عالی اجتماعی و تولید فرهنگی شاعرانه تجربی معاصر راهی برای دستیابی به هژمونی فرهنگی است. اگر اعتقاد داشتیم که درست است، پس باید بحث شعرو شاعرانگی را به طور کامل متوقف کنیم، یا فقط در موارد خاص بدون اشاره به چارچوب‌های بزرگتر تاریخی که همه شعرها در آن رخ می‌دهد، در مورد آن بحث کنیم. با این وجود حتی در بحث فقط درباره یک نویسنده یا شعر خاص، تفکر فرد همچنان محدود خواهد بود، اگرچه از طرق مختلف در حقیقت، گفتن اینکه یک رویکرد مشخص محدودیت‌هایی دارد، اصلاً چیزی نمی‌گوید. همیشه باید جمله معروف اولسونیان را در نظر داشت که "محدودیت‌ها همان چیزی است که ما در درون آن هستیم" - هر نویسنده و نوشتار محدودیت‌هایی دارد. این مسئله در واقع محدودیت‌ها و روشنایی‌های خاصی است که یک عمل خاص در این زمینه ایجاد می‌کند.

شعر و شاعرانگی و شاعر از هم جدا نیستند ما بدون بحث شعر نمی‌توانیم شاعرانگی داشته باشیم و قطعاً نمی‌توانیم شعر را بدون داشتن خود شعر

مورد بحث قرار دهیم. بعلاوه، ایجاد تمایز همان مخالفت‌های دوتایی نیست. می‌توانیم توجه داشته باشیم که شیوه‌های مختلف بدون داشتن لزوماً تعیین بهترین روش، ویژگی‌های مختلفی دارند در واقع این ایده که همه تمایزها ظالمانه است، خود ظالمانه است و همه تحریرها را به یک قالب همگن مجبور می‌کند که هیچ تفاوتی از آن قابل تشخیص نیست. در ایالات متحده، شاعران جریان اصلی و حتی برخی از آن‌ها که ممکن است آوانگارد به حساب بیایند، غالباً گفته‌اند که هر بحثی درباره گروه‌های شاعر نادرست و همراه‌کننده است. این استدلال‌ها می‌گوید شاعران را باید فقط به عنوان افراد در نظر گرفت. سپس در مورد شعر جریان اصلی فقط آن دسته از افراد فرضی که مطابق با دستورهای شعر جریان اصلی باشند، به عنوان افرادی شایسته توجه شناخته می‌شوند در مورد شاعران آوانگارد که ادعاهای مشابهی دارند معمولاً بحث این است که گروه‌هایی از شاعران که در مورد خودشان به عنوان گروه صحبت می‌کنند همان‌طور که شاعران زبانی از آن استفاده می‌کنند، فقط علاقه‌مند به دستیابی به سلطه استالینیستی بر عملکرد شاعرانه که در آن اقدامات مخالف توسط افراد به‌طور فزاینده‌ای نادیده گرفته می‌شود. به نظر من هر دو استدلال کاملاً نادرست است، مبتنی بر ایده عمیق آمریکایی که فقط افراد حساب می‌کنند و هرگونه بحث درباره گروه‌های فردی ظلم محسوب می‌شود. اما افراد گرچه مطمئناً در تنوع شدید و چند برابری وجود دارند، اما به عنوان بخشی از زندگی اجتماعی هم در هنر و هم در فرهنگ فردی و گروه فرهنگی به‌طور گسترده‌ای با دیگران پیوند می‌خورند. شاعران به

زندگی پیرامون خود و یکدیگر پاسخ می‌دهند و نتیجه واقعی پاسخ دادن به دیگران، لزوماً تشکیل گروه‌هایی با اندازه و درجه کم‌وزیاد است هرچند که در یک مورد فردی پیچیده باشد، تاریخ شعر همچنین تاریخ تعامل افراد با یکدیگر است، به معنای تاریخچه گروه‌ها، هرچند گاه‌به‌گاه، جزئی یا تغییر مکان به نظر من بحث‌های جزئی و تغییردهنده آن تعاملات گروهی برای هر نظریه‌پردازی پسازبانی مهم است.

۷- بنابراین بهترین روش برای فکر کردن در مورد رابطه بین شعر زبان و شعر پسازبانی چیست، اگر نه به عنوان یک تشابه اسمی یا تقابلی بین این دو که به ناچار باید یکی برتر باشد؟

اگرچه هیچ بهترین راه واحدی وجود ندارد، اما من فکر می‌کنم یکی از روش‌های بسیار مهم برای فکر کردن در مورد رابطه بین این دو، یک همکاری است، هرچند راهی ناآرام، آزمایشی، متناقض و مورد اختلاف به اعتقاد من، شاعران پسا زبان باید از بینش‌های شعر زبان آگاه باشند و بنابراین تمرین آن‌ها در درجات مختلف به یک همکاری خلاقانه با تولیدات شاعران زبان تبدیل می‌شود، اگرچه این همکاری شامل نویسندگان بسیاری می‌شود که اصلاً شاعر زبان نیستند. از آنجاکه سن آن‌ها بالاتر است، شاعران زبان ممکن است نیاز کمتری به همکاری با شاعران پسازبانی داشته باشند، اگرچه مزایای این کار برای آن‌ها بسیار زیاد است، خصوصاً اینکه به آن‌ها کمک می‌کند نگرش خود را نسبت به شعرانعتطف‌پذیر نگه‌دارند.

یادآوری این نکته ضروری است که به دلیل تفاوت‌های مختلف تاریخی و فرهنگی بین شاعران زبان و مابعد زبانی و پس از زبان که برخی از آن‌ها را در این بحث ذکر کردم، شعر پسا زبان قبلاً بینش نظری شعر زبان را به مناطق خارج از شعر زبان گسترش داده است؛ و در این روند ارزش آن بینش را تحریف و گسترش داده است. از نظر من، ارزش اصلی شعر پسازبان توانایی آن در گسترش بینش نظری بنیادی از شاعران زبان است که زبان آن را تشکیل می‌دهد و با تولید فرهنگی شکل می‌یابد و به مجموعه‌ای از امکانات شعر در حال رشد بدل می‌شود از نظر شاعر پسازبان بیش از هر مقطع از تاریخ شعر طیف گسترده‌تری و متناقض از اشکال و ژانرهای شاعرانه بدون نیاز به حل چنین تعارضاتی و بدون مفهوم اساسی استفاده از هر شکل برای استفاده در دسترس قرار گرفته است یا ژانر نویسندگان را متعهد به ساده‌لوحی در مورد تولید تاریخی ادبیات می‌کند بدون بینش نظری شعر زبان، چنین موقعیتی ممکن نیست اما این همان برداشتی است که از بینش‌های عملی در مجموعه‌ای از گزینه‌های شعری که به سرعت در حال رشد است استفاده می‌شود که شعر پسا زبان را به عنوان یک لحظه متمایز از تاریخ شعر مشخص می‌کند.

مجموعه شعرهای پسازبانی

هم هوایی

I saw with my own eyes the Sibyl of Cumae hanging in a jar, and when the boys said to her, Sibyl, what do you want? she replied I want to die.

The Satyricon and The Apocolocyntosis

هولفدونى

گرفتتم / بردنم

یه جای تاریک

توی ته هولفدونى!

گفتتم

— یارو بنویس بینیم!

— چى رو، آخه

ب.. ن.. و.. ی سم

و من که گیج بودم و

هاج و واج

وا مونده بود دهنم

و بعد

چراغو زدن تو

تخم چشمام

و بعد زدن زیر کرکر خنده و

چیزشونو درآوردن

هی ریختن و

خیسم کردن

هی خیسم کردن و

ریختن روم
 (صدای کرکر خنده)
 و بعد یه چیزی مالیدن رو ص
 و توی یه سوراخ دیوار
 فشارم دادن
 و بعد
 چند دقیقه بعد
 یه موش گنده
 ا اون موشای خرما می
 جلدی خرید جلوم،
 سیبلامو
 شروع کرد
 به جویدن
 و بعد نوک لبامو ...
 (بی خودی نیست
 که تو تاریکی
 می خورم اینور دیوار
 بعد بلند میشم و
 تلو می خورم به اونور دیوار)
 حالا از اون وقتا
 خیلی روزا گذشته

سیبلامم،

پر پشت شدنو

سفید شدنو

اوفتادن رو لبام

جوری که

زخمام

اصلاً پیدا شون نیست

بعضی شبا

وقتی سرمو سفت میدارم رو بالش و

مدتی تو

تاریکی زل می‌زنم

صدای کرکر خنده‌ها

و صدای پنجولایی که داره مغزمو

می جوهره

که به بینه

چیزی دارم که بازم

ب.. ن.. و.. ی.. سم

اما بعد انگاری

از پشت پنجره

ابرای سیاه میان پاورچین پاورچین و

بعد رعدوبرق

یهویی میزنه

تو تخم چشمام و

بعد چند لحظه بعد بارون شرشر

آروم آروم

می ریزه

تا بخوابم ببره

آخه

منم زیر بارون خیس شدنو

دوست دارم آخه

(صدای کرکر خنده)

چشمزخمزدایی

این شعر

از هر چه چشمزخمی به دور / به دور /

همسرم فوت می کند و

مادرم و مادرش

چیزهایی

زیر لبی می روند که

ما هنوزم که هنوز است

در فهم مدلولیتش / یا دلالتمندی اش / به رسم دریدایی / گورخیدیم

_ گیجیم ... بابا!

_ (بماند / داشتم می گف.. ت...)

حالا دور دور را

که

به من نزدیک ترین خاطره هاست را کج کج نگاه / بزمن آن طرف نارنجکی

می پاشد صورتی را به آجر دیوارها اسبی شیون می کشد

و یال سوخته اش

بوی زُغ می کشد به هوا

_ گندت بزنه!

مینی

شبه همین گوجه فرنگی قیمتی بازار تره بار تهران

مثل سگی هار
می گیپیرررد
پاچه سربازی را..
موشکی آروغ می زند
روی آسمان خراشی در کجا
و بعد انگار
یابویی به زیر بار می افتد به خاک
(ریقش در میره)
شوریدگی خاک بر سری ما
چه ها که نمی کند
مثل دیوانه ها
می دویدم / می دویدیم
زیر این همه شوری / شوریدگی
زنی که دوید به سمت میدان
کامیونی پر از سرباز تازه نفس
زن را گرفت زیر
(از زیر سربازان کشیدنش بیرون
تن لت و پارشده زنی که شکل قدیمی مریم مجدلیه بود)
و انگار
(راستی کدام نقاش پرتره مجدلیه را کشیده / ریده!!)

_ یا بلعجب.. عجب خری!

(این چشم تا که شوریدگی کند

خیار باید بارش کرد

دریاچه ارومیه

گونی گونی خیار تعارف می کنند

که کور نشی!

_ یا شاسین آذربایجانیم

_ (آذربایجان سن سن منیم علویتیم،

شان شهرتیم

آذربایجان آدین منیم اؤز آدیمدیر سنسبز...!)

موجی که سیخ کرده این خمپاره/ آلتی را که درآورده در هوا

پیرزنی را

که سراپا خون بود

کشاند

لنگان و لنگان و

گیج

وسط خیابان

و یکهو چنگ زد

و پستانهای چروکیده اش

خون

ری

خ

ت

و

جیغ زد و

چنگ زد به موهاش

و شروه شروه آهنگ گنگی پاشید

بر در و دیوار

(این‌ها یک‌مشت دروغ است

که شاعر سوار کرده

روی همین سطرها که خیال کنید

واقعیت دارد

من که جنوبی نیستم

بلف بزnm که چه؟ اصلاً که چی؟)

(مو غلاف این جورکی گفتنی رو

زمون تپله بازیون چولنگی ت سلفیدیم عموو ...)

میگی نه بفرما

(اگه تَدی زنون چادر نو و رنگ روشن نَ سَر خُ شُکّه و چوکون همه
نعلین نُو نَ پا و جومه نُو نَگَر
اگه تَدی خُنْدُغ نَ شهرن دَس پا خُ جَم بُکْنی که غایه هیشن)

به چاک باسن این خاک ریز قسمی کردم ت خد!!!!!!
چقدر فشارررر!

این سربازان جلقی پشتورو
می خوابند هر شب
تا در تن معشوقه های خیالی
در تن
هم سنگران
شلیک کنند
چند هزار اسپرم لعنتی!
چند هزار قفل ناگشوده را

(هر چه شورتر باشه
خوشم میاد
خوشمزه تر هوووم!!
مرسی بخورمت خیار شور!!)

این شعر
از هر چه زخم
باید پاک شود
از از هر چه چشم خیره
از از اهر چه مورب کشیده تا عقرب کمان ابرو
_ول.. ده!
نشستی جای هندی صائب انگاریا...

_آبریزی ست!

راست و چپ خیابان
پر از سنگرشنی
گونی شنی
سرباز شنی
مردم شنی
و دوش دوش دوش
که نکند مثلاً
این مرتیکه فلان فلان شده
یابو ورش دارد و
موشکی با گاز خر دل
_(راستی مگر خر/ دل دارد؟)

__خوبش را هم دارد

به تو چه؟

__ (شعر را ادامه بده)

از این شوری بدهم دهنّت / بخوری

__ بخورم؟

__ هووووم!

woher kommst du?__

(وی هو کامی است دو؟)

monikh Ich komme aus__

(ایش کامن آس مونیکخ)

و مرتیکه کله هو یچی

هی فلشو می زد

فلشو می زد

فلشو

__ کور شدیم عموو!

و کارون باد کرده بود

زیر ضل آفتاب کج

و ماهی‌ها همه انگار قانقار یا گرفته بودند
با چشم‌های وق زده
و لب‌های پروتزی
و فلس‌هایی که مثل
ستاره‌های شب
زیر کج آفتاب
می‌درخشید
این آفتاب دیوانه در جنوب همیشه کج می‌زند چرا؟
جنوبی‌ها پشته‌پشته
کشته می‌دهند
سنگر گوشتی معنای این ناموس‌پرستی است
_ سرهنگ می‌گفت
سرباز و سلاحش
سرباز و ناموسش
سرباز و وطنش
و ما شیشکی می‌بستیم
و همه قهقهه می‌زدند
و ابرهای لاجوردی
می‌شاشیدند
روی جنازه‌های بادکرده
در لای چاک خاک‌ریزها

(این‌ها یک‌مشت دروغ و

دری و وری ست

می‌گویم که باورم کنید)

این شعر می‌خواهد

از از هر چه زخم

از از هر چه چشم خیره

از از از از هر چه مورب کشیده تا عقرب کمان‌ابرو

تا یلدای ظلمت بی‌پایان را

با دود اسپند و کندر و چند زیر لبی

از همسر / مادر / مادرش / و هر چه زن ایرانی

چشم‌زخم زدایی

کند

ته این شعر را همگی

فوت کنید

فووتت

سرو

اندام سرو را بالاآمده‌ام
تا گنجشگ... تا قمری... تا..
_بیا پایین دختر..
_ده.. یالله.. بپر ...
پائین
از دور باد موافق
روسی_آبی
از سرش برمی‌گیرد و
می‌بردش
تا گره بیندازد
بر لاله_های_سرخ
در دل دشت
و آغوش_خیابان
خود
دست دیگری است
که می‌شود با اطمینان
خودت را پرت بیندازی
آن پایین
پایین‌ترها

آستیگماتی_زیگزاکی

چپ_راست.. چپ

چپ راست.. چپ

روی خطوط قرمز

صف به صف راه افتاده ایم

چپ چپ

راست چپ

راست

یکی چپ می رود / یکی راست

یکی راست می گوید / یکی چپ

(...چپ / راست شده ایم..)

خم_که_نه_که_کم_معوج..)

خیره

خیره خیره خیره

من اما

راست راست می روم که نگویند (چی شده ای؟

چفیه بند شده‌ام / بند کرده‌ام به زمین و زمان و
دیگر نمی‌بندم به دور لاغرم و
حرف‌هایی از این دست
(ذوب / موب / کشته و خاکی و
از این چیز-میز و
ولایت و عنایت و
باقی-ماقی / دیگر حرفی است
روسیاهی است
که قار-قارش
مشت بسته باد و
تبانی باغ پر همه‌مه را
وا رسوا- کرده

(.. حالا گره را می‌اندازم
بر ابرو
چانه بالا/ شانه بالاتر
بالاتر... تر می‌دهم _ این طوری
راه می‌برم
در شاهراه‌ها
در خیابان‌ها و پیاده‌روها
نمایشان شطرنج

سایه_نور
که برنخورد / که نخورد
خدای_ناکرده
این خطها و خط_خطیها
برهم / درهم
دمر نیوفتند..!)

که کسی / جایی در این صفحه زبان بگشاید / بگوید
_هی یارو!
اینجا را غلطی / اشتباهی
رفته‌ای..؟)

اگر بخواهم پاسخی بدهم
سال‌هاست
این نجیف شانه‌هام
فرشتگانش را پیاده کرده و
کبوترانی را خیال می‌رود
در این دیار
که روزگاری
از پرواز جامانده‌اند

محیط...!

گان... گان... گان

بچه‌ای که

صبح_علی_الطلوع

اتوبوسش را

با چند ده مسافر_خیالی

باظرافت انگشتان کوچکش

از اریب_جاده‌ای

در

وتر_مثلث_قائم_الزوايه‌ای

ملایم‌تر تر

برده آن

پائین پائین

گان .. گان.. گان

و بعد

یکهو / حوصله‌اش / سر رفته و

ویژ

ویژ

قیژژژ

پرتاش داده

آن

پایین

پائین‌ها

حتمأ

سر_خط_خبرهای_شامگاهی را

نشنیده

آبر تانک

تانکی

که لوله‌اش را

بالا می‌گیرد و

می‌چکاند / منم / که از جنگی

بی‌امان در خودم / برگشته‌ام

برگشته‌ام

و می‌خواهم از پشت سر

بر هر چیز به هم برآمده

بچکانم

بچکانم

ب

چ

ک

ا

نم

— چند گلوله — اسپرمی — لعنتی!! —

— چند تخم — کبوتر — در گلو مانده را..

...

از لوله‌ای که بلند شده
تا لای چاک باسن این خاک‌ریز / زنی که غلت خورده روی جهان
جهانی که

تن بی‌اعتناش / لیز می‌خورد
روی هم / دَمَر اُفتاده روی من
و خیس خورده این باروت وُ
هوای شرجی نم‌دارش کرده...!

...

در قبرستانِ قراضه‌های جنگی
تانکی

که لوله‌اش چروکیده / خواب‌رفته / یا خود را
به خواب‌زده...!

دو کبوتر را / به‌زور

می‌چکاند

در هوا...!

_ (...تو بخوان...!)

دو کبود به‌جامانده

در گُلوی

تانکی که

منم...!

ریزگرد همان / میزگرد است

با تجميع يك مشـت

شنریزه‌ی روشنفکر عینکی / قال وُقیل

متفکران سَوْتِ قلابی / قلع و قم شده های منبری / زیست محیط تُف
سر بالا ...

(تبار توُن به توُن شده ...

مادر م می گفت !!..)

شُوت شِلہ گی / شَرمینہ ی شُولیدہ گی (تو بخوان !!

ژولیدگی اینهمه ریش ریش ریشتر .. تر.. تا زیر ناف ..

(اووف !!..)

چه فرق دارد / آف بزند دهانم از بی حرفی ..؟؟

چه فرق دارد ...ها..؟؟

...میزگرد ریزگرد یزگرد پاگرد پسگرد پیشگرد بالغرد

...9999 99

این ربطی به ما که ندارد / دارد؟؟

به من من هاما

که شنریزه و

ماسه بادی و

خشکه مغزی وُ

اخته فکری وُ

ریزریز... زیرمیزی روی میزی ... ریزگردی وُ میزگردی وُ

گربادی که پیچان است

در جهان برزخی / دوزخی

فرو

فرو

فرو

روندگی دارد انگاری

_ نوشتند :

روی سطل زباله ها

با خون وُ خفت

(.. خفه شدیم

باران بار ...!!)

سه بار خندیدم

شلیک قهقهه ها

ابره‌ای سرگردان بالای سرم

سوراخ

سوراخ

س

و

ر

آآ...خ خ!!)

منکه بی همه چیزم /

همه چیزم را

ریز

ریز

ریز

ریزاند

در هلهله‌ی باد وُ

شرحه شرحه شیون

یال ابلق ابر

(_ چه عطشناکی !! زکی !!)

مادرم گریست بود انگار

از هرچه زرزرزرز وُ

وزوزوز وُ

سنجِ سَمجِ صداها

که در سرش

به مگسی شدن رسید

و دور خانه لمبره زد وُ

چرخید

هی

چرخیدُو

هی

چرخید

در دوایر متوازی

و با سَر / سَر خورد

روی گلُ قالی

که ثقل زمین بود

و پخش شد

در خونی قی شده

از دهانی چرک

و ماه را

صورت مات ش

بر داشت وُ

به سمت دیگر

تاریکی چشمه‌اش برد ...!!

(این روایت اما

هنوز تمام نشده است / سطرها را

دوباره خوانی کنید...!!)

.....

.....

گفتم که

(ریزگرد همان میزگرد است
با انواع و اقسام
بیماری های نادر و عجیب...!!)

نیلوفرانه

پابه پا که بیچد
نیلوفر_وحشی شاید
به دور خود یا خودی پیچیده
پایی که سکندری بخورد یا
بند کفشی و یا پاشنه‌ای
که دربرود
شایدم
از این جاده ناهموار باشد
و یا وزیر_راه_و_ترابری
که به زیر پرسش
چند خبرنگار سمج
چند دست_انداز زیادی
شبه ساندویچی سر کوچه
با نون و سس اضافی
پیچیده و بعد انداخته باشد
به زیرویم
آوایش فعل رفتن
در_بن_مضارع
می_روم و یا می_مانم

و یا فعلی که قرار است
به‌روزی خواهیم رفتن و
می‌خواهم بروم را
(خیر سرش) در آینده‌ای نزدیک
پاهای ما و ما را یکجا
شترق..
شلق.. ترق
تق.. قِرچ..
قروچ!
شل_و_یل کند

(غضروفی / کشاله‌ای / تاندومی
گُومِکی / شاستی فنی / زانویی
کمری ...)

(_ای بابا.. خدا لعنتتون کنه)

و پیاده‌روی
در مال‌روهای کوهستانی
هوای ملایم بهاری
شمیم آزادی

(جای یه سری خالی)

رنگ‌های

سرخ و

سفید و

سبز

مردم تحمل_ کنند!

این از نجات شماست / سرچشمه اصلاً کجاست؟

آقا_ فرموده_ اند

آزادی در

بی_ بند_ و_ باری

فرار_ مغزی

موی که رها می‌شود

در خلاصی پایین تنه

در شیب ملایم کمر

تا لای چاک چاک ...چی

نیلوفری

که ساقه‌های ریشش را

می پیچاند

در بدن خود یا خودی‌تر
و صغیر چند گلوله سربی
که دارد
چند مرغابی را
به زیر ابرهای بالای سر
سوراخ
سوراخ
سوراخ
می‌کند

شترجانی

این قبیله اگر زن بود

اگر قبیله بود

چرا یک_نفر بود؟

و اصلاً چرا

واحد_نفر

شمارش آدم است؟

و شتر_بهتر از ما

نفرمند است

(با همین وزن بخوانید

ظفرمند است)

این شتر_جانی

(به معشوقه‌ای

که دهانش

ملج_ملوچی دارد

و صدا می‌شود و

بعد بادکنکی را

هی می‌ترکاند

توی صورتم)

و جان شیرین شترجان

محاسباتی دارد
که در چُر تَکّه
به توان چند مهره پشت
چند _ کوهان _
در چه زمانی
از پرده پوشانی ماه
و یا در چه
روزگار خونینی
در زمانهای دور و دورتر
جنگ اول و دوم و سوم.. الخ
به قتل چند صد هزار
نفرمند دیگر
به صفیر کوهان برآمده‌اش
حواله رفته است
حالا با جان_ جانان ما
چه س و سرّی دارد/ نماند/ بهتر است؟
(این جان جانان را
توی سرش بزنی
کمی تا قسمتی
شترجانی شود شاید
نام دیگر آدم‌البشر...!)

من که خار خوار بودم و

شدم و

خواهم شدن

من که زمانی تاج_خار به سر مبارک گذاشته‌ام

و سه خار_میخ را

در سه جهت بدنم

با اجازه شما/ فرو..

من که روزی از روزگار به خار_پشتی خاریده شده‌ام

از پهلویم جنگ‌های شتری/ درگرفته است

و به گاهی درجایی که

سمم دررفته و

زمین را غرقه

زانو بوسی کرده‌ام

دستی از ابرها عالم آمده

و روی سرم کشیده که بمانم و

برنخیزم آنجا

حالا آنجا معبدی است

که هاله تقدسی آسمانی

بر آن پوشانده‌اند

و آن‌قدر خارخار کرده‌ام

در این شعر

و خواری خریدهام / شده‌ام

خواری از من / روگردان شده

حالا با خون ریخته

بر زمین تشنه / با کینه‌های جَمَلی / کملی

با این معشوقه‌ای که

هرماه زامبی

می‌شود و

خونخواهی می‌کند

قهَر می‌گیرد و

پشتش را حواله می‌کند

چه کنم؟.. ها / چه کنیم.. ها؟

چه ها.. بکنیم مان.. ها؟ ما؟

این چُرَت پنبه‌ای را

یکجایی باید پاره‌پاره کرد

ته این شعر را

دولادولا

دولادولا

دولادولا

به پایان

ببرید

ببریم / نیم!!

حلقه

با کسی که
چند صد _ زبان _ سرخ کرده
روی ماهی تابه
چند صد _ سر _ سبزینه پوش
داده به باد
چند صد _ دهان _ بلند و
چند صد قامت کشیده را
_ طناب پیچ کرده و
فرستاده تا
آن بالا / آن بالای / بالاتر
و بعد _ سیگاری _ گیرانده و
حلقه حلقه _ گره انداخته
تا زیر چانه و
بعد رد کرده
گره _ در _ گره کامل
مثل همین _ بدر _ منور
قمر _ مصنوعی
و پیش چشم خلائق فرستاده
آن فوق الذکر

دکترش گفته

(یکی روز/ یکی درست

بعد شام شبانه)

__ باید بپرسم؟

__ چی رو؟

(شاعر یعنی پرسشگر!

یعنی نون به نرخ روز/ نخور

یعنی بیچاره و بیکار و آلاَف

یعنی قد و گردن _ دیلاق

و مادیانی که _ ابلق است

ببخشید ابله هست)

هایدگر می گفت

پرسشگری یعنی پارسایی

(برو بابا دلت خوش.. ها!!

از صبح تا شب تو این کلمات مثل کارتون _ خوابها

توی آشغال دونی دنبال جنس _ ناب کلمه _ گی می گردید که چی بگید؟

منبر _ نشسته چه داند

قنبر چه می کند؟)

حالا مثلاً که چه؟

مگر چند کس معلوم_الحال را

چند کس چیز دان

یا چند صد زبان بسته ناچیز دان را

زدهام / لت_و_پار

پای اصولم / قربانی کردهام

چشم بسته‌ام و

دست پشت پس انداخته و

حلقه حلقه دود کرده‌ام

لابه‌لای نون و حلوا و

چند قاری بی‌نام و غار و

چند زاری بی‌زار و زَر

دکتر می‌گفت

(یکی روز / یکی درست

بعد شام شبانه)

این چرخ و دندانه‌هاش

این آسیاب سنگی بی‌بادبان

یا

با آب

یا

با خون می چرخد

صف به صف

آسیاب به نوبت

امروز من / تو

دیروز / او

فردا / ما / شما

پس فردا / ایشان / خویشان

این ضمائر له در زبان خیابان شده

زیر این چرخ دنده فشار

چه! چَرَق چُرَوَقی

چه! چَرَق چُرَوَقی

چَرَق چُرَوَقی

(ادامه بدید)

این صدا در سرتان آشناست

چَرَق چُرَوَق چَرَق چُرَوَق

چَرَق چُرَوَق...

...

سرود_ملی

Em Dm Em

لا سی لا سی سی دور دور سی

Em Dm Am G Dm Em

می ر دور سی لا. سل. ر سی

این خانم زیر دوش

دارد برای خودش

سوت می زند / می رود زیر آواز

و بعد یکهو صدای بنان / بمناک

کمی البته نمناکِ مایل به غمناک

در گوشش موسیق می شود

*ای_ایران_ای_مرز_پر_گهر

ای_خاکت_سرچشمه_هنر

دور_از_تو_اندیشه_بدان_پاینده..

مانی و جاودان...

اییییی....

(از جیغ چند کلاغ ترسیده
از آژیر جر خورده آمبولانس‌ها
به خود خیسیده
از نعره بلند چند اوباش شیشه‌ای
با ابر باندهای ساب_ووفر و نه پیستونی

(بیستونی نخوانید)

پشت شیشه‌ها
به خود لررررز زبیده

* (اییییی_دشمن_آر...
تو سنگِ خارِه و مار همه رو...
...تو ...میهنم..!)

موج روی موج بلند / خمیده

الو...؟ الو ...؟... الو؟

فففففففففففف

فففففففففففف

(_کثافت مزاحم نشو

مگه خار و مادر ...؟

بی_ناااا.....

چند حرف نامعلوم

چند تکه حرف تراشیده

روی هوا می‌سرد

مثل_خوره_روح_را_در_انزوا_می_خورد_و_می_تراشد

و بعد مثل چند ... نقطه ...!)

اینجاش را گوش دیگر نمی‌شنود

(سعی کرده‌ام

با همین چند سطر

شما را به سکوت میان کلام‌ها ببرم)

دوباره دارد سوت میزند

Em Dm Em

لا سی لا سی سی دور دو سی

Em Dm Am G Dm Em

می ر دو سی لا.سل.رسی

و_آفتاب_تنبل_پاییز

شلوغزار_صدا_و

*بادی_که_بر_لجۀ_تاریک_می_گذرد_بر_ایوان_بی_رونق_سردم_جارو

ب_می_کشد

چند_روشی

چند_جوړی_مردن
از فکرهام زده بیرون
روی هوا سُر می خورد
سُر می خورد و
هر وری را/ هی ور می رود
انگشت می کند توی سرم
چیزهای عجیبی از حلقومم
می کشد بیرون
تا بسُراند در فضا/ در هوای شهر

(و در این شعر
می شود فهرست این روش ها رو بالا و پایین/ کاربردی کرد
اول ...گونی_کشی_سر
شبیه پسر کشی رستم
دوم گچ_گیری_درز_ورز_دهان
سوم...باتوم و مابه تحت بررسی اجمالی است
چهارم ... برقی کردن
نوک انگشت ها از پا تا شقیقه های انقلابی
پنجم ...وزنه_زنی_با_بیضه ها

به خاطر گیر و ویر (حالا هر چی به ما چه؟)

ششم ... بسته بسته بریزی تو حندق بلا

(این روش البته سؤسُولیه)

هفتم ... تیغی_کردن_شاهرگ_شریان‌ها

هشتم ... فندک زدن رو بنزین و کله پا پیری از پنجره

View_room

جمعیت برات سوت بزَن

نهم ... داروی_نظافت_یا قرص برنج

ای جان!

دهم ... زیرگیری_فرنگی_از_ماشین_شاسی_کمند

یازده ... (دق_که_ندانی_که_چیست_گرفتم

دق_که_ندانی_خانم زیبا!)

دوازده ... سینه سپری وسط میدون.. تو یه راهپیمایی_اعتراضی_برای

هیچی

سیزده دماغ_لعنتی_هواپیمای_مسافربی_تو_صورت

یه_آسمان خراش

آخیش!

چهارده ... کمر بند_انتحاری_وسط_جماعت_خلسه_تو یه مسجد در کجا

با ضامن یا شوت

پانزده.... نشت_گاز_خانگی

شانزده... سر_ زیر_ آبکنی
هفده... شیر_ جه_ وسط_ رودخانه_ فصلی
هجده... جر_ خوردگی_ از_ فشار
نوزده... تپوندنت_ وسط_ لاستیکی_ غل_ غل
بیستم... سلاخی_ توی_ خونه_ با_ کارد)

عرض_ به_ لای_ درز_ حضور
انورتان_ عارضم_ که ...
حضوراً
و یا که بزورا ...

(روش های دیگه ای هم هست
بدآموزی داره... البت
اما من یه روشی بلدم
که هر کی خواست به یاد تو خصوصی شیرفهمش کنم
بیشش میگم در گوشه
_ملتفتی که بالام؟)

درآوردگی

دیواری که شکم_درآورده
یا درختی که شاخه‌هایش را
در آن / بر آن خیسانده
معمار مادرمرده
با چشم‌های کمی مایل به لوچ

آجر آجرش را تا
ثریا_خانمی_در_اغما
برده آن بالا
بعد حالا شکم درآورده

این
جوری باااااااااااا

پدربزرگ می‌گفت
(_این خانه / خانه بشو نیس
_باید فنی بزنیم کارکی بکنیم!)
و کلنگ را تا بلند کرد
فقراتش_از چهار_سمت_شانه‌اش جیغ_زد

و ناله کرد

همه _ با _ هم _ با _ وحدت _ کلمه

بلند کنید

ما _ می _ توا _ نیم

(این

شعر _ به _ سلامتی _ شما

می خواهد

از _ هر _ شکلی _ قدیمی _ تا _ جدیدتر

از هر ایدو گرام _ پادر _ هوا

یا _ لنگ _ در _ کجا

بگریزد)

_ ب گر یز د! / خب بگریزد؟

دیواری _ که _ شکم _ در آورده

ثریایی _ که _ سر _ ز _ رفته

ملتی _ آستن _ حوادث

(هر جا و سطری را

که خواستی

خواننده عزیزم

خط بزن)

رأی_گیری

_من.. می دهم / تو ... می دهی

_ما... نمی دهیم / برین.. بدین

پیر جمعیتی_دچاریم

خط بزن

چند_قلوبی_زایی قرار است

هدیه امان دهند هر که بزاید

خط بزن

زایش_تراژدی_از_دامن_سلبریتی

خط بزن

فرهنگ_سازی_گه_خوری

سیاست_گذاری_مسکن

شعار_دولت_تدبیر

فروپاشی_اقتصادی_ترا ریختگی_تخمی_تخیلی

جوجه_کشی_بیست_و_چهاری

اینترنتال_کلونیالیزم_ادبی

خط بزن

خودسوزی_زنی_با_نفت

گازهای_گلخانه_ایی

خراب_آباد_شهری

پرچم_ترا جنسی_در_اهتزاز

کشف_انسان_نمکی

نمکی_های_حلبی_آباد

شب خوابی_روی_بالش

طلاق_چند_صد_میلیونی

چند_همسری

خط بزن

چه_مبارک_سحری

فال_حافظ_شیراز

درهمی_دور_همی

کشان_کشان_کون_به_کون_ته سیگار

رواج_هرزگی_به_سبک_کارگر_جنسی

بالا_آمدگی_پائین_تنه

غضروفهای_هر_وری

زندگی_سگی / خوکی

همه حیوانات باهم برابرند

بعضی ها برابرترند

وطنم_ای_شکوه_پا_در_هوا

(بیایید / کمی مؤمن شویم

_گه زیادی نخور ...بابا!!)

ترس_و_لرز_کیر_که_گاردی/مهرجویی

(مرا خوش تر آن

که خوک چرانی باشم

و همه خوکان به زبانم آشنا

تا آنکه شعر سرایم و

خلق زبانم نشناسد)

(زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول)

النکاح_سنتی / جشن‌های هخامنشی

ازدواج_سفید_برفی_با_کوتوله_ها

لقاح_مصنوعی

پرورش_تخم_تمساح

خودکشی_دسته_جمعی_شیردریایی_ها

تفنگی_می_چکاند_چند_سکسکه

در هوای بهاری

ضرب_سکه_های_جعلی

دانشگاه_الزهره

بازتولید_مشروعیت_نظام_در_متون_ادبی

اقتدار_یا_عدم_تمکین_زبانی

متریک_صدای_ابن_هیثم

تلفیق_داوینچی_در_فلورانس

معنا_ابر_معنا_عبدالقهار_گرگانی

(ما_به_پیش_از_معنا_رسیدیم

پیاده_شو_با_هم_بریم_بابا_!...)

بیضه_کاشتن_در_ذهن_ماتریس

کورتاز_حافظه_با_چنگال

(بچه_تون_سروته_شده

حالا_چی_کار_کنیم؟

نوزاد_چیه؟_حالا

دختره؟_پسره؟

تراجنسیه؟

چی_چیس_پس؟)

.....

.....

صلواتی

هوای حجمی / ابری زیر مانده / تا معکوس نگیرد

هی زیر نگیرد

این سیل ویرانکن

بی خیال ما که

نمی شود / هست آخر

(توقع تو مگر غیر این بود / خواننده عزیز)

این شعر را

از طرفی افتادم که هر دم و هر جاش

می خواهم

همدست من شوی و

بز نیم / به تهیم تا زیر هر چه

پدر می گفت

(مردو و حرفش ...!)

شبیه سقراط دارم

بداخلاقی می کنم

نخواهم که نگویم ننویسم

بددهانی می گیرد

این زبان

این سگ مصب هار

که خیال گرفتن زده سرش! پدرم

(همیشه عادت بی‌دجور هواماندگی دارد زیر ماندن / در معکوس هر به

زیر ماندگی دارد.. نه؟

زیر نگاه زیر حرف زیر طلب زیر بی‌اعتنایی زیر فشار و فشور زیر خط فقر زیر

زیر زیر زیر زیر

_هی بی‌نری زیرش!

_ بی‌زیرت نگیره! مردیکه

بی‌زیر نشی / زیر زیر نشی / ذلیل نشی

do not let your wife take you_)

(!!down

(Do not let them go above you_)

این از اخلاق مدرن

سر چشمه اصلاً کجاست

تو که اصلاً

حواست نی..؟ پرت پرتی.. نی؟

من که اصلاً جام مثلاً

حالا کجام.. ها..؟

پس چه وقت

قرار است

از این همه زیر برویم خلاص

حالا هی بلاس / سر کلاس / پلاس اوفتاده بودم / لشم شده بود / یله بر
کدام فراموشی را / هی چانه زنم / هی چاره کنم / پارو بزئم / بروم کجا..؟
چانه ام اما روی مچم / فکر می کرد فکر می کرد

حالا که قرار است همه برویم

آن زیرهای زیرهای زیرهای زیر

تا تمام شود این شانه بارها بارها بارها

_ پس!!

همگی به سلامتی

این یارو/ یا رو/ یاهو

این یابو

_ صلواتات

بی_خوابی

سرم را
وسط دو ناز_بالش فشار می‌دهم
و از تمام شهر
از همه عابران روده_دراز و
از حرف‌های دری_وری و
(از زمزمه‌های_منعکس_شبه‌های_بی‌قرار
و رستوران‌های تمیز
با کف‌پوشی از خاکاره و
پوسته‌های صدف

و صدای بشقاب‌ها و ظروف چینی
خیابانی که همچون
بحشی سنگین و جدی
با قصدی شرربار ادامه می‌یابند)

از میدان‌هایی لعنتی با آژیرهای ممتد
که شلوغ برداشته‌اند
روی اتلاق و
این سر سودایی

و نمی‌گذارند
تکه_پاره_های
فکرهای درهم_برهم
و تصویرهای پاره_پوره‌های را به هم بچسبانم
باکله‌هایی ...
و این منی که اصلاً یکی دیگری
کله_خری که می‌خواهد

(چقدر راه برود/ برگردم / بماند / اگر بخوابم اگر بخوابم اگر ...)

با دهانی که
فحش ور دارد
درودیوار و درخت و
داف و
بافت_مسکن_شهری و
شاید فردا شب
(اگر بخوابم اگر بخوابم اگر ...
برود / برگردم / بماند / اگر بخوابم)
و یا روزی شاید
جهان را..

گرگنمایی

(خوره / خوار آدمی عجیبی
در ما هست)

_می‌توانید این سطر را کمی
تا قسمتی جابجا کنید

کمی مغز
کمی زبان و کمی دل
کمی چشم و گوش

اصلاً خوره / خوار شکمی
عجیبی داریم... نه؟

_این سطر را هم همین‌طور
به‌رسم بالا ...

(این روزهای خواری روانی
خواری اعصابی / خواری کشمکشی)

خارش عجیبی

زیر پوستم دارد

وول می خورد

می خواهم / "خارمار"

همه چیز را / خوری چیزی کنم)

سهم / ناچیزی اگر هست

برای من / برای ما

آن سهم / سهم بودگی مان / هست

__چقدر ریزه خواری داریم

__چند زبان نفهم / کوه گوشتی

چند چشم و گوش بسته

بی مغز / متفکر / عبدلی

چند شاعر زپرتی و

خودشیفته الکی / سوتی

چند بانو_جون جون

پلنگی / عملی

شاعره_دورهمی

دست به دستی

چند جوجه_خروس

شاعر_وطنی / دهنی
دهن به دهنی / تنفس_مصنوعی
هم هوایی
بدن_های_اجتماعی
ابر_شلوار / نپوش / شاشو
دولفینی_در_خواب_های_خیسم

Vladimir_Mayakovsky
Attitude_Toward_a_Damsel#

— This evening was to decide
— ?should we become lovers
,it's dark
.no one to see us
,I bent forward truly
and truly
,I
,bending forward
,said to her
:as a kind parent
— The precipice of desire is steep“
,be so kind

{تن_آدمی_شریف_است...}

__با ہمین ریتہ

گرگ‌نمایی عجیبی
در ما خودش دارد
هرشب / شب رسانی می‌کند
این چشم‌های کاسه خون

#The_Spilled_Blood
#Federico_Garcia_Lorca

I will not see it!

Tell the moon to come,
for I do not want to see the blood
of Ignacio on the sand.

I will not see it!

وقتی درست بدر کامل

ب

پ

ا ش د

مغنایس نورش را

بر آسمان شهر

بر پهنهٔ ساعت دوازده و ربع

وقتی درست

تن_هار_می_کنیم

خوره خوار آدمی عجیبی

در من / در ما

شبیه گل_گوشت خواری

دهان باز می کند

مدیتیشن با آلن کینزبرگ

به این مراقبه‌ها

meditation#

مدیتیشن‌ها

هرروز بلند شدن‌ها و

پا روی پا گذاشتن‌ها و

چمباتمه زدن‌ها و

(هاو هاو هاو ...)

چه خبره حالا..؟

_کمی آرام نفس بگیر

ناماسته

Namaste#

ناماسکار

Namaskar#

_شنتیه

شنتیه

شنتیه.. هوووو!

این سطرهای شعر را

با

زبان_جهانی_پیچین

با

استاندارد

ils_639_3#

تبدیلش کنیم

به فارسی ایزو_۳_۶۳۹

خط تیره ۳

اشاره زدیم

_ ما زبان_گل ها

زبان_پرنده ها

سگ های که

می لایند

لال ماهی قرمزها

در حبستنگ خانگی

آوی کش دار نهنگ ها و گرگ های_دریاها را

سوت دولفین ها / به وقت جفت گیری

در منزل گاه دریا را

رقص_پروانه ها

بر گل سوسن

وقتی ممزوج

می شوند

اصلاً نه اعصاب باد را سنجیده ایم

نه عتاب آفتاب را

وقتی زمین را جویدیم

حتا این روزهای مثلاً گل و بلبل

زبان همدیگر را هم

نمی فهمیم

(_ نه اصلاً منظورم را نفهمیدی؟)

و اگر کسی که شالی را به کناری پرت می کند به

کنار پنجره بیاید و

بگوید

_ نه، اصلاً، به هیچ وجه منظورم را

نفهمیدی

the_love_song_of_j_alfred_prufrock

اگر گمان می بردم پاسخم به کسی هست که زمانی زنده از این ا

عماق بازگشته واگر...

دو پلان قبلی
در هزارمی از ثانیه
در ذهن یک پیش رهرو
ذن آمد و
از آن طرفش بیرون زد

سجاقکی با والاس / استیونز

از چشم راستم زنی / دارد

رد می‌شود

با مانتویی به رنگ زرد

نارنجی مایل به بنفش

بنفش مایل به سورمه‌ای

سورمه‌ای تند

شاید مشکی

و شاید

سفید

_خطاست؟

از چشم چپم / زنی..

دارد

برمی‌گردد

(اگر باور کنیم / تمام این مسافت‌ها در

چند رنگی‌ها

در خستگی ساعت ده شب

می تواند

در چشم یک سنجاقک

چندوجهی

چند منظری شود!!)

آن وقت چی؟

انتحاری

روی این لب تا زیر اریب گردن
روی باریکای کمر تا شیب ملایم پشت
روی چشم تا دم عقرب کمانی
روی این دست تا پای چلاق شده
روی اشک/ شک
روی شکم/ مکش
زیر آلت تناسلی
روی این گنبد فالوس
روی پشت فرا پشت قاچ شده
روی کش شلوار تا زیر فاق
روی بند کتانی تا فلس ستاره
روی پا/ پایی که دارد پابه پا
روی چمن خیس/ خون/ جنون
بنی آدم اعضای ...
که باران نه / سگی بر آن شاشیده
روی خاک ...خون
خاکستر
روی شالی آبی
آسمان

وقتی بوی وحشی سنجد

در کوهپایه

می‌وزاند

روی شلال

مرزبندی تن / زن مرد / زنمرد / مردزن

زیر شلاق

زیر سنگسار

زیر خاک زنده‌به‌گوری

بی‌هویتی جنسی

روی لب‌های گوشتی

به بالا خم‌شده به نه

(آن نه بزرگ)

روی زبانی

که یکسرش سنجد است

سر دیگرش خونبس

که به لکنت اوفتاده

وقتی

بخواهد بگوید

دوسس ت ت

تق تق ترق تق تق تق

روی دکتر

محمد اشرف غشیدہ

(۱) انگلیسی

(The subject of this attack smells)

(۲) پشتویی

(طالبان د جنجالونو موردی)

(۳) تاجیکی

(...Афғонҳои беҳона)

(۴) دری وری

همین خشتک

به فرق کشیده‌ها

کمر بند انتحاری بستند!

با ضامن

یا... شوووت !

تق تق تق تق تق تق تق تق تق

تق

توضیح

* انگلیسی

_ مسئله این حمله

بو داره

* زبان پشتو

_ طالبانی ها مورد بحث و مجادله هست

* زبان تاجیکی،

_ افغانی های بی وطن شده

* دری وری

_ تلفیقی از فارسی و دری است، چرت و پرت گویی به دیگران

بووم_بام

برای کهریزی که
پشت_ بام دارد/ حیاط دارد و
توالِت_ ندارد

بووم ... بووم

برای سردی دی_ ماه_ خیابان_ ولیعصری/ که همیشه جلوتر
جلوتر از ایران دویده
به پایان ... خط_ قرمز

بووم... بوم

_ (نفساتو حبس کن
پسر/ دختر جانِ جانم
این روزها این دم / دمای آخر کاره انگاری..)

بووم_بامم

برای کلاشینکفی

که توی خشاب

در سه / چهارم فشنگ‌ها

به سکسکه

او ف

ت.. ا

ده

بووم_بووم_بام

_ (بنازم خدارو..

جای حقّ نشسته / ببین!

چه جوری رسوای عالمشون کرده؟

مادری می‌گفت..)

بووم_بامم

به گشنگی چندین و

چند آدم_معقول

که مضافاً باید

(به قول نگهبان شپشو

گُه خورده باشند)

و کسانی در خیابان..
و کسانی امیدهاشان را
بلند ...بلند
زده باشند

بووم_بووم_بام

برای ساختمانی
که پشت بام دارد و
حیاط دارد و
چندین و چند کبوتر پرسته را
با رمز
سروش_۱۱

بلند
بلند
بلندتر
پرآنده باشند
در سرخی سحرگاه

زیردنت

پرزیدنت

صورتی نخراشیده دارد

رد لاک ناخن خانمش

(بالاترین صدای جیغ مخالف..!)

روی صورتش

وقتی ریش داعشی می‌گذارد

ناپیداست

[نامکشوف]

(خودش به خودش

بارها این را گفته ست)

(حتماً با خودتان می‌گوئید

شاعر از کجا می‌داند / بماند..!)

از تپق‌ها و خنده و

ریسهای ماسکی / هالووینیش

پیداست

جانوری_بنام_شیطان *

دور سر چرخانديم

و تو رو آوردی و من پشت
ما پشت و/ تو تکوتنها
اصلاً کجا ...
و بازی ادامه دارد

پرزیدنت در مانیتور
صورتش کج و
معوج می شود

بابا.. خدااا..!

گندتون بزنه باز

noise ...noise
noooooiise

انداختند / تریدین به این

BBC_NEWS

_داشتیم کمی حال می کردیماا..

عمری در بی اطلاعی

عمری در بی توجهی

_متوجهی که ...؟

عمری در نکبت و

بدبختی لاجرم

عمری در

سیاه_چاله_وطنی

پشت دیوارهای خوکدانی

مرگ

مرگ ...تا

مرگ را

مرگیدیم

حالا که کمی شوخی مان زده بیرون

حالا که داریم کلمات را_بی_وطن_می_کنیم

مرزها را_محو_می

...me_to

مثلاً با سگ

مثلاً با چی

مثلاً با مانکنی از جنس لاستیک

مثلاً با هر چه راست / سیخی
راستی کیلویی چند؟
چند_من_خربزه_می_خواهی؟؟
دل_خوش_سیری_چند؟؟
(این زندگی را / با حرف " ج "
بخوانید
این پرزیدنت_را_زردنت...)

ما از اولش / آخرتیم
ته تهیم / ته ته تهیم
و
به قول_براهنی / همه_اینکاره_ایم
و این

زردنت_شیطان_منگول_دار_ما
یک روز دنبال چی
یک روز دنبال بیل و کلنگ و کلید و چی
روزی دیگر دنبال ستاره_های_دنباله_دار
دنبال شازده_کوچولو
دنبال
بدن_سیاسی_خودش
در این

شعرِ پسازبانی

بماند / یا / برگردم یا / برگردد

بگنجد

آخرش چی پس؟

سه/چهارم_پرده

چیزی / صدایی
که از خفقان گور درآمده و
می خواهد
مثل بدن اجتماعی
بپرد از پنجره
یا تراس آپارتمانی
با فنجانی قهوه قجری و
شترق شتق شق
باید جلوش را بگیری
و یا چیزی / دستمالی
مثل گوله کنی
_این جوری
_ بچبانی توش
جوان مرگی صدا
(یادت به خیر! گلشیری جان!
که خودت هم
به جوان مرگی صدا
دچار شدی)

این دچار را هم
زیر چند طاقی و
چند پستو / از اصفهانی که دیگر نصف جهان نیست و
زیر چند پل خواجه و پایه‌های لنگانش
در سه‌چهارم پرده برده‌ام بالا
اما باز هم نشد که نشد!

شب بیداری / ایرانی

از اتحاد دست‌ها بالا برو
با پرچمی که داس و چکش است و
سنبله گندمی
از گناهان نخستین بشر
و مستی که انگاری
به‌زور فشرده
حالا که خلیج را و
خزر را و
هر چه دارد را
نهنگانه می‌بلعی
چند نفت‌کش زواردررفته. زنگ‌خورده
چند سکوی سکوت خورده بر لب و
چند مشعل رب‌النوعی
به پت‌پت افتاده پرومته‌ای
از این لنگه تا آن لنگه
فرجی نیست
نیست
که نیست

روی پشت که بغلتد این نهنگ و
این خزانه خزان زده در بهت و
این چشم دجالی
که فرو حفرد در خود و
خویشتنش
چه بالا بیاورد خوب است
(با این خدایی که در این شعر لب فرو بسته چه کنیم؟)
تنش رو به بالا
و اعتنا که ندارد ندارد ددد
بالا آورده جنون بیست و هشتم مرداد ماه و
لنگ سرخ شیر خورشید و
بیلاخ مخ شعبون و
شعبانیه شربتی و
شهربانی الکلی و
شلیک به قلب عشقی و
لاهوته لای قوطی کنسروها
عومو می گفت
کنسرتو
(جمل.. جملو.. جمل.. جملو)
جمله... جمی... هی.. هی..! شنیدی، رفتی عمو و..)

حاجت روا نمی‌شود ایرانه خانمم، مم ممما،
تف به گور من وتو و ما، منتوما
ویکی پشت تلفن از آن دورها
داد می‌زد
(ایت دایغ نس، اوت ایرونخ
ایت دایغ نس، اوت ایروانخ)
این حرف "خ"
به هیچ جا نرسید
جز در حلزونی بل بل گوش
پدربزرگ
که ما سمعکش را
چند هرتز بالا یا نمی‌دانم پایین پیچانده بودیم
و شبی یکهو زد زیر قهقهه و
بعد لبش را ورچروکید و
تفی غلیظ انداخت کف خیابان و
برنواش را
از شانه خسته دیوار برداشت و
رفت
و دیگر برنگشت
می‌چکاند
در هوهوی باد و

شروه شروه داغ داغ گریه
در ظلمتی که هر چه نگاه کردیم
هیچ نبود و
هیچ نبود و
کلمه.. کلمه بود
که در سکوت می‌مرد
هر شام تا طلوع نارنج صبح
می‌چکاند
تق...تتق...تق...
و ما
و کوچه
و شهر
و شاید
روزی جهان
چه می‌دانم
دیگر عادتی شدیم به این ترق ترق هاو تتق ها ...
آخر هر چه نگاه کردیم
در دل تاریکی
هیچ نبود نبود
و مادرم می‌گفت،
(والا هه نیس والا هه..!)

پیرمرد همیشه در توهم دشمن بود شاید
که در شب بیداری های ایرانی
همه را تا صبح
زابه راه و ذله می کرد

نهنگانه می بلعی
خلیج را و
خزر را
و نفت کش های زوار در رفته زنگی
سکوه های مهر سکوت خورده بر لب و
مشعل پت پت افتاده پرومته ای
زیر آبی رفته وطن انگاری
چه برافرازم آن را
چه برافروزم این را
از اتحاد دستهامان بالا می روی
با پرچمی از داس و چکش و
سنبله گندم و
مشتی که به زور دارد می فشرد چه را که نمی دانم، نمی دانم
و در حفره خشک چشمی ها
بیضه کور می کاری

و یکی از پشت تلفن داد می‌زد
از آن دورها
با غیظ و چرخ‌کردگی کلماتش
(ایت داغینس اوت ایرانخ
ایت داغینس اوت ایرانخ)
و ما که بی‌مخیم
چت و وارفته شعبونی
لباس شخصی و
ترمز بریده و
لنگونی‌ام،
حرم حرمی و
منبرنشین و
چرتی چرت دستمالی‌شده
روی نقشه جهان

دست به کش، آقا جان!!
هی دست بکش،
بکش همیشه تاریخ درگیر شدن
از خودشیفتگی غریزگی تا
بلع کجای وطن
و ما که نهنگانه می‌بلعیم

نوزادان نارس خود را و
خویشتن را
بهروزی
از روزگاران نخستین کهن

چند چرخشی_نگاه

حالا مثلاً (فرض کن) دودست
از من یکهو بزند بیرون / برود
بگیرد / آغوشی را که می خواهد
(که پیش از این نبوده یا فکر
می کرده نیست...!!)

و مثلاً این شعر از یک کلمه تا چند کلمه بزند بیرون / برسد به چند هزار
خروار کلمه
خاقانی/قائنی کاتب باشد / سرفه کند/بگوید؛ "جمع کن بابا...!!" "
هندی صائب نامرد با خال زعفرانیش بخندد/ از پشت دالهای سوسوری/
یکهو درخت بزند بیرون/ دهانی را درّه کند/پر از انواع و اقسام جلگه و
جانوران و سنگ / انگشت بگیرد سمت پیر توس/ شانه بالا بیاندازد /نشانه
فرّ واژه؛ دهن باز کند به تگلم، " قُل... قُل...أَعُوذُ به مُلّا صدرالمجالس..
(راستی معلّم چندم بود/ اصلاً بود یا نبود؟؟) حالا به فرض مُلّا نصرالدین
ثانی باشد / کتابت کند کاتب* / سر الاغ را کج کند / راه بگیرد به کابل*
/ تقدّم و تأخر سر و ته چُلاغی که بارش پند و امثال را/ بر تیمور لنگ
بیخشد/سلطان محمود دولا شود چهارزانو برود تا... ته.../آخ... آخ.../
شاهعباس گند بزند به ما / تاریخ هرزه را طور دیگری بنویسد / جماعت
جمع شوند زیر عبا...!!

پادشاه شهر تُت/بگوید "چه خسته‌اند این کلمات این نوشتار" و ماه نیمه
شکمش صبح‌ها اوغ بزند آن دیگرش شب دست تکان دهد بارت بگوید
_ "اُوغ وَاُغ لِه تالی توو حالا بگرد دنبال پرتقال فروش
از دیدگاه باخ / باختین (من بمیرم ولش بی خیال توی خیابان زیاد
است)

"پوُخ نیمه...ایشه...!!" پدرم می‌گفت نیچه سبیل بچرخاند/ دم موش را
ببند جارو/ فروید را دور بزند لوسالومه تاریخی مدرن تفکر شود من تو او
ما وُ

آن‌ها و ایشان وُ

حفره‌ها باز شوند

از کون مون تاریخ

مادربه‌خطایی بزند بیرون

شبيه فوکو یا همین دریدا

بشورد بر این ساختار بر این متن واخواهی کند از حیثیت بر باد رفته

خواهرم نوشتار

افلاطون بپیچد توی راسته بغلی مادرم داد بزند توی سرسرا

"آخر چرا...؟"

و بی‌دست برگردم وُ

روی تخت‌بغلتم سمت جهان

پشت کند

دو چشم عینکی‌ام را

مثل جغد بدوزم

بر لابه‌لای سوراخ‌های حروف

لحاف بکشم روی فکرهام

دراز شود ناخن هام / رابینسون شود ریشهام / سرگردانی جزیرگی

شوم سیمین جان! / محمود کلیدر دربدر به در بخورد / مثل صادق خان

نگاه کنم هی

زمختی سایه‌ام را / قدو بالای این لکاته را

عجیب ما سه تن شبیه هم بودیم

از پدر جدا از مادر جدا از هم جدا جدا / خدا.؟

تف کند سایه بگوید

__ "خب، بنااااا...بقیه ش!!"

(اینجای شعر را دور می‌زنم)

و

عاشقانه بگویم یما یمان.. ای امان

و معشوقه‌ام

که مال خودم نیست

و هرگز با من نخواایده

و مادر بسیار کودکان سرراهی ست

زنگ بزند بگوید

"عوضی! آدم شو.. نمی‌شی. نشو به درک!!"

و فرض کن خیابان من تو را
در حاشیه‌هاش گم کرده باشد
برود در این شلوغ زار
بگردد پی چشمی / تنی را
جداجدا کند
که درست اندازه‌خودش باشد و
در برای به آغوش کشیدن‌ها
لبی را بردارد / موهای بافته‌ای را
چنگ بزنند
که عطر نسترن‌های وحشی
در آن غوغا کرده
بیا، بیایید
این فرض فرض عجیبی نیست
کاریکاتور مصور تاریخ ادبی‌ست
از رؤیایی که نیست یا هرگز نبوده
ذهن فاحشه‌ای
که می‌خواست
دیوارها نباشند و
کله گچی را
بکوبد وسط این خیابان و میدان
و فواره‌ها بالا بپرند

برق بزند چشم‌ها / بو بکشند مردم و خیابان

ها.. چه بوویی.. ها

اووف...چه ساقی...ها

هوو چه باسنی.. جوون..!!

"حالا اصلاً

کی گفته در این شعر خوشگل نباشه خانم نباشه خانم بیارنباشه "

و زنانگی لوندی نکند اینجا

گرگ باران خورده‌ای

در چشمهام ندود

نپیچد عطر هوسی که دارد

از چاک پیرهنی

هور می‌کشد در مشامی

یا غریزه‌ای

که سیر نمی‌شود از جستن

در گذرگاه این کلمات وانفسا! ها...؟

فرزند ناخلف این پتیارگی‌ام

که لقمانش / وقتی لقمه‌لقمه لقمه کلمه کلمه از ماتحتش

به وقت داد زدن / زد بیرون

مثل عمویم منصور

بالای دار

بگندد بگوید

" بی ادب.. ادب آداب.. از.. که

. بی ادب از... که

بی.. خو... بن

مثل معشوقه جان به بهار

آتش الوو گرفته‌ای

که هرگز با من نخوابیده

و مادر بسیار کودکان سرراهی ست

که راه به راه زنگ می زند

می گوید؛

"عوضی آدم شو... نمی شی... به درک!"

غلت می خورم طرف دیگرم

(ضلع چندم این زن / منم

از هر طرف که من را بکشی

باز زنم)

لحاف را می کشم

روی فکرهام

و دو چشم عینکی ام بسته

محو می شود جهان

و دودست یکهو

برمی گردد

آرام و بی صدا

می پیچد دور لختم

یکیش حلقه می زند دور آلت

یکیش می رود لای چاک باسنم

من چقدر خسته ام چقدر من؟

هووووووو

زنمردی

قرار است آخر

این زن

از گوشه چشمم/ بیرون برود

و مرد برگردد

(آخر من که در این متن جنسیت ندارم

یعنی دارم؟)

_آخه چطوری؟

_چطوری ندارد عزیز من؟

_اینجا و در این وطن متن یک‌شبه

شتر با بارش

سکوی نفتی (بوجور)

و دودستش را تا جا دارد

به اطراف می‌کشد/ می‌کشد انگار که

می‌خواهد

به پرواز درآید

بعد زمزمه‌های می‌شنود

انگار به زبان مادری

(دد سی ننه سی باجی سی ...)

یک پلان قبل تر

از پنجره چندین چند طبقه

دارد به پائین

س

ق

و

...

د

ر

پیم

(از پایین به بالا بکشید)

و نعره می زند

__ عزیزم، بازم خواب بد دیدی..؟

و زنش موهاش
روی بالش پخش و پلاست
و زنش با چشم‌های میشی
بارانی ست
که بر برگ‌های درختان ریخته
و لبهاش
مادرانه‌ترین شعر جهان است
و نوازشهاش
این گربه ملوس را
به عمق رؤیای شیرین دیگری
رفته‌رفته
دعوت می‌کند

✱

پلان آخر

آرایش جنگی دارد
پلنگ به تن کرده
پوتین روسی را بند می‌بندد
به پاهاش
محکم محکم راه می‌رود

طوری که پله‌ها
او را به بالا می‌برند
نه پایین

زنی دیگر که شیر مرد یا شیر زن
(اصلاً چه فرق می‌کند)
در گوشش دارد زمزمه می‌کند

قرار است

بی_شکلی

این () و { } را
کمی بازتر کنیم

سلولی

دوستت_دارما

س ل و ل ی

س ل و ل ی

س ل و ل ی

می گوید و بعد

چیزی را می گذارد

روی چیزی دیگر

و چیز دیگری

که رویش چیزی آمده

از دستش

می

سُ

ررر

د

_ هی بپا....!!

دو دست

روی هوا

دهانها وا

هروره باد

از سر چهارراه

نمی دانم / اصلاً کجا

می دود و

چنگ می زند و

حالا بدو برو جلو ...!

این که این چیز را

با چیزهای دیگر

چیز بند کنیم

اصلاً درست نیست)

همسرای!

(بله بله بله

صحیح هست

صحیح هست

(صحیح هست ...)

_ صدای کف

آخر

(چیز هر کسی

مثل اثر نوک چیز هر کسی

اثرناک هست)

همسرای

(بله! بله! بله!

صحیح هست!

صحیح هست!

صحیح هست...!)

یعنی درواقع

این چیزها هستند

که ما را در تصرف

بی_چیزگی خودشان

بی چیز کرده‌اند

_حالا ببندیم

_ببند ... () () {} {} {} {}

لبش کنار گوشها / لب میزند
صداش در پس سرها

به چیزت بگیر آقایی..!

(هستی_در_زبانی / یا بیا
در_بیرون_بودگی / یا بیا
شناوری_بر_دریاهای_زبانی
آن_قدر_به_این

چیز_زبانی_زبان_فرازبان_مابعد_زبان_پسا_زبان_هی_پيله_زدیم
که_شده_است

سلولیتَرینانفراَدیتَرین

هر_کدام_ما)

در_وطن_پارگی_پاره_می_شویم

چند_جهتی

چند_بعدی

اما اما اما ...

من / خودم / جسم / جانم / ذهن / زبانم /

سلولی

س ل و ل ی

س ل و ل ی

س ل و ل ی

دوستت دارما

ای_وطن_لعنتی_ای_ویرانگی_زمینی_من..!

جهان‌وطنی یا وطن‌جهانی در شعرهای پسازبانی و هایپرشعری " ابرمتن

شعری

گفتگوهایی درباره شعرهای پسازبانی با سعید جهانپولاد

نادر چگینی:

سعید جهانپولاد را سال‌هاست می‌شناسیم، هوشیواری و خلاقیتش آدم را در هر دوره و شرایطی به وجد و حیرت می‌اندازد، خاکی و ستودنی است، با شوخ‌طبعی و طنزی چنان گزنده از شاعران و شعرهای آنان می‌گوید که گاهی در مقایسه‌های تطبیقی و بینا رشته‌ای‌اش، دریچه‌های تازه برای می‌گشاید، مطالعات نظری‌اش، حتی پیش از آنکه مابقی مدعیان اندیشه‌های انتقادی به فهم درست این اصطلاحات فلسفی و نظریات ادبی برسند، سعید جهانپولاد حتی پیش از دهه هفتاد، در مجلات آن دوره‌ها، گردون، ادب‌ستان فرهنگ، کیهان فرهنگی، تکاپو و سخن و روزگار وصل و ... نام‌آورانی چون رولان بارت، امیر تو اکو، ژاک دریا، پل دومان، لوی اشتراوس، یاکوبسن و کریستوا و تودروف و باختین و میشل فوکو را به جامعه تشنه نظری معرفی کرد، در دهه هفتاد شعرهای نوشت و منتشر کرد و با ترجمه‌ها و مباحث نظری، پروسه شعر هفتاد را در پایتخت ایران و در مجله معیار و جلسات هفتگی روشن‌بینی داد و نقدها نوشت، گمانم امروزه نیز با پیشنهاد شعرمابعد زبانی/شعر پسازبانی و هایپر تکست شعری و داستانی ایده شعر بی‌شکلی و تجربی، باز ما را و ادبیات ما را کمی بزرگ‌تر به قول خودش، در پروسه وطن‌جهانی و یا جهان‌وطنی عصر دیجیتال و هوش مصنوعی ۱۴۰۰، به سمت زیست تکامل فرهنگی و

جغرافیایی زیستی جهانی به سمت جهان ادبی و شعر جهانی در اصطلاحاً غرب و اروپایی می‌برد در گفتگو او با خبرنگار روزنامه ایران، چند سال پیش گفت، ما از ادبیات جهان غافلیم و تلاش کرده شاعران طراز اول آکادمی آمریکا و شعر بین‌المللی را به ما معرفی کند، با او در این مجال درباره ایده‌های شعری خلاق، پسا زبان‌شناسی شناختی، شعرشناسی شناختی و نظریات بینا رشته‌ای، مهندسی معکوس متنی، ترفند ایرانی و فن ترجمیک و ترجمه معکوس، و شعرهای بی‌شکلی گفتگو کردیم، جهانپولاد ترجمه‌های شاعرانه‌ای در کتاب آنتولوژی شاعران جهان دارد که بسیار خواندنی است و مقالات علمی و تخصصی در کارنامه دارد، در دهه هفتاد چند مجموعه شعر منتشر نموده، کتاب حلقه‌های متأخر نقد ادبی قرن بیست و یکم وی، چند سالی است در محاق ممیزی هست، بیش از صد مقاله در معرفی گفتمان‌های انتقادی متأخر قرن نوشته و چند مصاحبه چالشی دارد، شاعران جهان را بهتر از هرکسی در ایران می‌شناسد و می‌شناساند، سعید جهانپولاد یکی از پیشگامان ایده‌های شعری جهان در عصر تازه ۱۴۰۰ در ایران ماست و در ترجمه و گفتمان انتقادی یک صاحب‌نظر هست، این گفتگو را به‌طور تخصصی و ویژه را به سفارش مخاطبان چند مجله داخلی ایران انجام دادیم، سعید جهانپولاد قبول نکرد که برایش پرسش بفرستیم تا او پاسخ دهد، آن‌قدر دقیق و پرحرارت در آن واحد پاسخ می‌دهد که تازه می‌فهمی که مابقی گفتگوها چیزی از این جنس حرف‌ها کم داشته، بخوانیم یا بشنویم من نادر چگینی شاعر، مترجم و مدرس عکاسی هنری، ضبط‌صوت را

روشن می‌کنم در ذهنم دنبال یک پرسش غافلگیرکننده می‌گردم، می‌گویم سعید جان ممنونم از وقت و فرصت، در این گفتگو شما را دکتر صدا بزنم، سعید جهانپولاد می‌خندد و با طنز می‌گوید، ترجیحاً همان سعید جهانپولاد باشم، آبرومندانه‌تر هست و می‌خندد و چشمانش در اندوهی ژرف خیره می‌شود، برای حواس‌پرتی می‌پرسم.

۱- ایده شعرهای پسازبانی ایرانی از کی و کجا به ذهنت رسید؟

من این وضعیت زبانی و پسازبانی را در آمریکا و فرانسه و چند کشور دیگر دنبال می‌کردم، دکتر براهنی با کتاب خطاب به پروانه‌ها، این زبانی را در شعر فارسی تجربه کردند، ما و دوستانمان هم در شعر دهه هفتاد، بر محور همان تجربیات ۱۹۷۰ غرب، پروسه شعر دهه هفتاد را استارت زدیم که همه می‌دانیم و در موردش زیاد نوشته‌اند، مابقی اتفاقات در حد یک کف و حباب روی موج بود، اما قدرتمندترین وضعیتی که امروز در جهان غرب و اروپا حتی آسیا و آفریقا را به چالش عصر پسا تکنولوژی و عصر ابر رسانه و ابردیجیتالی کشانده، وضعیت پسازبانی و پیش از معنایی و پسا نشانه شناختی در شعر و هنرها هست، درواقع بنده رصد کردم و منتظر ماندم تا عصر تازه ۱۴۰۰ در ایران با افتتاح و رونمایی چند ابر کامپیوتر و فرستادن ماهواره در فضا و نیز پهبادهای ارتباطی و اطلاعاتی و نیز همگی شدن، گوشی‌های هوشمند در عصر پسا حافظگی و بی‌حافظگی انسان رسانه، این چند ایده را مطرح نمودم، جستارهای نظری کمی در این باره نوشتم، اما با هر نوع مانیفست نظری در ایران

مخالفم، مردم ما خود اثر را می‌خوانند احتیاجی به شیرفهم کردن ندارند، شعر در خون و ذهن و قلب و زبان ایرانی و فارسی یک ملکه تمام‌عیار هست، زبان فارسی شاعرانه‌ترین زبان است، نه مثل زبان انگلیسی فاخر و باپرستیژ است نه مثل زبان آلمانی خشک و بی‌روح و تحکمی و نه چون زبان فرانسوی، دارای اداواطوار و ژست روشنفکری در انتقال معانی، یا مثل زبان ایتالیایی روده‌درازی زیادی ندارد و یا مثل زبان و بیان عربی مشتمل بر فرهنگ شفاهی و صرف افعال، زبان فارسی با خصوصیات زندگی ایرانی، شاعرانه‌ترین زبان هست، چون یک جمله را می‌توانی چند جور بگویی، زبان فارسی، استعاری‌ترین زبان فهم پذیر دنیا است .

۲- تفاوت اصلی بین شاعران زبان و شاعران پسازبانی در یک‌روند تاریخی چیست؟

درواقع پیشینه شعر دهه هفتاد که خود شما از هم در آن جریان بودید با انتشار کتاب (در کوچه اول حرکت و سفر به باران و مقالات متعدد در مجلات ادبستان فرهنگ و تکاپو و گردون و روزگار وصل) و شاعران دهه هفتاد و هم‌اینک با شعرهای پسازبانی و هایپر شعری وارد فاز تازه‌ای شده‌ایم، شما این پیشنهاد شعری را به جامعه ادبی و شعری ایران داده‌اید و حلقه شاعران را با این تکانش به بینش نظری تازه‌ای وارد کردید و باعث سو تفاهم‌ها و سوء برداشت‌های نامعتبری شده است بیشتر توضیح بدهید؟

پیش از من هم دوستان دیگری داشته‌ایم که تجربیات ساده‌تری را دنبال کرده‌اند اما درباره پرسش شما، ارزش اصلی شعر پسازبانی توانایی آن در

گسترش بینش نظری و بنیادی چرخه زبانی در شعر و شاعران زبانی است - این زبان، زبان تولید فرهنگی است و آن را ساماندهی می‌کند و شبکه‌ای از امکانات متنوع ژانری و ژنتیکی شعری رو به رشد را افزایش می‌دهد.

از نظر شاعر زبانی و پسازبانی، بیش از هر دوره تاریخی دیگری در شعر و شاعری‌مان، با طیف وسیع‌تر و البته متمایز و متعارضی از اشکال و امروزه در بی‌شکلی‌ها و همچنین ژانرهای مختلف شاعرانه بدون نیاز به حل چنین تعارضاتی و بدون مفهوم اساسی کاربردی کردن عناصر ویژه ژانرها و تقید به آن‌ها، از بهره‌وری هر شکلی و هر مکتبی و سبکی در شعر پسازبانی، برای بهتر بازنمایی جریان آنتولوژیکی شعر و پدیدار شناختی آن‌ها و نیز امکان استفاده و بهتر و راحت‌تر در دسترس قرار گرفتن آن‌ها می‌کوشیم. درواقع شعر پسا زبان جریان‌ی کنسرسیومی و ملی است از شعر نو، شعر سپید و حجم تا همین لحظه و سرشار بینامتنیت‌های برجسته وطن جهان ادبی و فرهنگی و امکان رسانه‌ای و مولتی‌مدیایی کردن آن، باوجود هایپر شعری و امکان اتصال آن به شبکه‌ها لینک‌ها و ابر مدیاها و ابر رایانه‌ها، ما این جریان را به جامعه جهانی مخابره و امکان مشارکت و تعامل میلیاردری مخاطبان و کاربران را نسبت به شعر و ادبیاتمان را گسترش زنجیره انسانی می‌دهیم، یک ژانری شدن شعر و ادبیات و هنر ما در پیش از ما مؤلف و هنرمند را متعهد می‌کند تا در مورد تولید تاریخی و فرهنگی ادبیت خود ساده‌لوحانه به بلاهت دچار شود و تاریخ انقضا بر خود و اثر خود بگذارد و این یعنی پایان خط. ما این

بینش فلسفی و پسا زیباشناختی را داریم به تجربه گروهی و جمعی می‌گذاریم.

بدون این بینش نظریه ادبی و فلسفی شعر زبان و شعر پسازبانی به چنین موقعیت و وضعیتی نخواهد رسید ممکن نیست. دیگر در این عصر شتاب و هوشیاری ذهنی و نیز هوش مصنوعی بتوان از کنار پرسشگری مخاطبان فعال، شعری بی‌هوا بی‌بینش نظری و دانش علمی و تخصصی بی‌نا رشته‌ای و بینانسی سرود و تولید کرد، اما دقیقاً این مفهوم بینش‌های نظری فرهنگی است که در مجموعه گزینه‌های شعری که به سرعت در حال رشد است، ارزش اصلی شعر پس از زبان را در توانایی، گسترش بینش نظری/ بنیادی و انتقادی از شاعران زبان و حتی پیش از زبان را برجستگی می‌بخشد این زبان، زبان تولیدات فرهنگی دوران پسا انسان‌گرایی است و آن را سامان‌دهی می‌کند و مجموعه‌ای از امکانات شعر پیشرو را خوش‌آمد گویی می‌کنیم.

۳- پسازبانی گستره جهان‌شمولی‌تری نسبت به شعر زبانی دارد،

اینکه بارها تأکید دارید که مرزها را می‌گشاید و یا محو می‌کنید؟

خودش نشان عمق بیان هنر والایی اجتماعی است، اینکه شعری که سیاست‌های اهرم‌های قدرت‌های سیاسی حاکم در جهان را نشانه رفته، از سطح این گفتار زبانی و محاوریکی تا سطح زبان ادبی یک برهم زندگی انتظام گرامری و خط و رسم آکادمیکی در زبان معیار و رسمی وجود دارد، آیا آمرانه است و یا عمدی و یا آگاهانه دارید به تخریب این

گرامریستی شدن زبانیت و یا به قول خودت، کنش غیر عمدی نوشتاری می‌رسید؟

من با دقت تمام احوالات شعر خودمان و در مقایسه شعر جهان را بررسی تطبیقی کرده‌ام، باید بگویم که پسازبانی از آمریکایی شمالی تا آمریکایی جنوبی و تا ملت‌های دیگر چون فرانسه، ایتالیا، اسپانیا، روسیه، کانادا، انگلستان، رومانی، ترکیه، هندوستان و ایران و چند کشور دیگر را تحت جنبش جهانی شعری خود قرار داده، نظریه ادبی پسازبانی، خطوط باریکی با شعر زبانی رسم کرده، آنچه آنان موردتوجه قرار ندادند و ساده‌لوحانه از آن رد شدند، خاستگاه اصلی ماست، می‌گویم شعر پسازبانی ایرانی مدل انتقاد اجتماعی و سیاسی و بسامد بالاتری در سطح بین‌المللی دارد، یک کنش‌مندی هیستریکی با سیاست‌مندی پروپاگاندایی و نظریه‌پردازی الله‌بختکی دارد،

۴- چرا هیستریکی؟ یعنی واکنش عصبی و هیستریکی جزو ملزومات شعر پسازبانی شماست؟ این یعنی شاعر در مواجهه با جهان آشوب و تشویش و پراز نگرانی دارد، نقش واسطگی خود را بروز می‌دهد! برایم جالب‌توجه هست سعید جان، توضیح بیشتری بدهید؟

دقیقاً جای خوبی را اشاره کردید، این مطالعات عصب‌شناسی شناختی از مطالعات نظریه شناختی در علوم برآمده است و ناظر بر طرح‌واره‌های انسانی است این شورش علیه خود زبانیت هست نه خود زبان، این را

توجه کنید، دوستان شاعر ما در وضعیت پسازبانی با خط فاصله، دوره تازه‌ای از این اصطلاحات فلسفی جامعه‌شناختی و علمی و بیولوژیکی و روان‌شناختی و بینا رشته‌ای را بر اساس بینا نسلی هدف خود قرار داده‌اند، رابطه دانش و ادبیات باسیاست و قدرت نظام در تولیدات فرهنگی و برهم زدن مناسبات کالا فرهنگی شدن ادبیات و شعر، پاشنه آشیل و چشم اسفندیار پروپاگاندای سیاسی جهانی است، فوکو و دریدا و آلتوسر و بارت و حتی تری ایگیلتون حتی براهنی، بارها به آن حمله کرده‌اند، ببینید تعاریف و تفاوت‌های ما را به زیبایی در مصاحبه پروفسور مارک والاس در ترجمه و تألیف که منتشره شده بخوانید، تفاوت در بینش نظریه‌ای ماست و پرسش‌های ما و به چالش کشیدن دستگاه زیباشناختی زبانی و بیان ادبی از ذات نشانه‌پرداز معنا گستر زبان است، زبان در شعر ایران تنها به سمت معنا خم می‌شود این اشتباه تمام جریان‌های شعری ماست، زبان ابزار و وسیله بیان افکار و اندیشه‌ها نیست بلکه خودش شعر متعالی است و مرجع تفکر و اندیشه شاعرانه هست، در این رویکرد زبانی یک چرخش زبانی در مواجهه اتفاق می‌افتد و شعر خود مرجع زبان می‌شود

۵- امروزه می‌دانیم که فرم، زیربنای ساختار جهانی است که هنر و مقوله شعر که بحث ماست، بر آن استوار هست آیا ما شعر پسازبانی و هایپر شعری را فرم محسوب کنیم و اگر پاسخ مثبت

هست با توجه به هشتک گذاری و ارجاعات لینکی به مدیاها این فرمت را چگونه تعریف می‌کنید؟

من فرم را انحلال هر دوسویه شکلی و ساختاری بیرونی و درونی همچون مضامین و مفاهیم آن می‌دانم، طرز بیان و اجرای زبانی در زیرساخت همان عینیت و سوپر ابژکتیوی شدن ساخت درونی زبانی شعر که مشتمل بر اندیشه‌ها، ایدوگرام‌ها و سویه‌های زیستی در کلام انسانی است، فرم (تکنیک و محتوی و سویه‌های زیست تکامل متنی و روان‌شناختی حس‌ها و تمایلات عاطفی و جنسی) خود نمود واقعی درهایپرها و پسازبانی‌هاست، یعنی ارجاعات ما شمارا به سمت تجربیات مشترک و اشتراکات عناصر فرهنگی از گشودن مرزها بینانسلی و پرتاب به سمت دانش کیهانی و بینا سیاره‌ای در فضای مجازی و ابر لینک‌ها و ابر رسانه‌هاست، این هشتک‌ها و تگ‌ها و ارجاعات و پاورپوینت‌ها ما را به سمت دانش خیره‌کننده فضاهای بینانسلی و دانش بینارشته ای می‌برد.

۶- و جهان ما که پر از کثرت و نظریات نسبی و عدم قطعیت در معناهاست و شعر که محوریت حادثه در زبان تلقی می‌شود، چگونه دارد خود را به بالاترین سطح بیان انسانی ارجاع می‌دهد؟

درواقع برهم زندگی سیستم گرامری و صناعات ادبی را و نرم زبان را عدول کردن یک خاستگاه اصلی هست؟ سعید جان، شعر خارج از چیدمان نیست، حداقل تا این دوره معاصر ما، شما ارجاعاتی که می‌دهید، مخاطب بیشتر با تصویر و گاهی خارج از داده‌هایی که قبلاً از هشتک

گذاری با کلمات، من مخاطب را هدایت می‌کند مواجه دارد، در این موقعیت گاهی از ریتم، فضای معانی و بیان شعری خارج می‌شود آیا آگاهانه هست و یا ناخودآگاهی وجود دارد و چرا؟

اگر آن سیستم کثرت‌گرای زیباشناختی چندوجهی بر زبان شعر حادث شود، شعر دیگر چیزی را بیان نمی‌کند، بلکه خودش می‌شود یک زبان مرجع و ارجاعش در خودش گسترده می‌شود، سیستم زیباشناختی و صناعات ادبی و آرایه‌ای بیشترین لطمه را به شاعرانگی زده، ما کابوس گرامریست‌های جهانیم، این برهم زبندگی بسط بیان ادبی و رسمی یعنی رسیدن به رهایی ذهن و زبان منفرد و یا زبان دموکراتیکی در شعر که خودش یک مرجع مبنایی است، دریدا می‌گوید زبان در ذاتش استعاره‌ای است و اگر بخواهیم در شعر به واسطه همین صناعات و آرایه‌های بیانی، استعاره و چیزهای دیگری به آن بیافزاییم چند بار از واقعیت و حقیقت دور شده‌ایم و این با اصول و مبانی شعر پسازبانی در تعارض هست، بخش دوم پرسش شما، بلکه کاملاً آگاهانه هست و البته به قول شما چینش می‌شود ما شعر را می‌گوییم و بعد روی آن مهندسی لینیکی و هشتگی می‌کنیم، یعنی بارگذاری ما را به سمت لینیک‌ها و مدیاها می‌برد این پرسش‌ها، ایجاد نوعی زمان و فاصله مشترک برای ایجاد فرصت مشارکت و انتخاب آگاهانه از سیروسفر، مثلاً اینکه مخاطب هرکدام را که دلش خواست بتواند پیگیری کند،

۷- پس پرسشگری چه می‌شود؟ شما تنها در شعر پسازبانی ارجاع می‌دهد و مگر نه اینکه شاعر باید فرهنگ پرسشگری و ایجاد چیستی در اثر داشته باشد؟ آیا نباید چیستی باعث قطعیت و یا عدم قطعیتی به وجود بیاورد؟

ذات هنر و بیان اجتماعی پرسشگری هست، مگر می‌شود شعر را بیان اجتماعی و پدیده اجتماعی تلقی کرد و در آن ذات پرسشگری و نیاز به پاسخگویی از طرف مخاطب در آن ایجاد نشود، اینکه به یک و یا چند ارجاع درون لینیکی به سمت مشارکت متنی در بازتولید ادبی می‌رسیم یعنی انتخاب ایده‌ها را در نزد مخاطب گشوده گذاشتیم و نفس و فطرت انسانی درواقع او را به سمت این چالش‌ها و تعارضات می‌کشاند، ما فقط پرسش می‌کنیم.

۸- جناب جهانپولاد، آیا این نوعی دیکتاتوری در متن به وجود نمی‌آورد که شما مخاطب را مجبور به چند ساحتی و چندوجهی شدن پرسش‌ها و نیز سرگردانی در وب‌ها و لینک‌ها رها می‌کنید؟ به نظر می‌رسد چنین هست؟

کدام دیکتاتوری؟ متن‌های ما دیکتاتوری است و یا متنوع ماقبل ما مثل شعرهای شاملو، یا حتی احمدرضا و یا موج ناب و حجم. ببینید، این روش نوشتاری، یک روش دموکراتیکی و رویارویی با دانای کل و زبان تک‌ساخته و تک‌گویی است، ما به پلی فونی و تری لوگی شدن متون

شعری باور داریم این شعرها بیان اجتماعی و دیالوگ‌ها و اصوات هر کدام تشخص پرسوناژی دارد و گویش‌ها و گویشوران زبان فارسی را در فضای دیجیتال رهنمون می‌کند که دست به یک مشارکت فعال متنی بزنند و ... سرگردانی در کار نیست، انتخاب با خود شماست هر لحظه می‌توانید دوباره به خود متن برگردید چراکه پرسش‌های اصلی هنوز در خود متن دارد شمارا به یک فضای کروی و دایره‌وار هستی‌شناسی دعوت می‌کند.

۹- برخی از آکادمیسین‌های دانشگاهی و مدعیان کرسی جدید شعر شناخت‌شناسی در ایران، منتقدان اصلی شعرهای پسازبانی و هایپر شعری هستند، ایراد آن‌ها موضوعی فرعی است، مثلاً می‌گویند "شعرهای پسازبانی ایرانی نیست و از شعر و ادبیات غرب استخراج شده؟ و تحت تأثیر فضای سایبرنتیکی و ویکی‌پدیایی و لینک‌های شعری در فضای رسانه‌ای است؟

اگرچه خودم هم باوری به این به اصطلاح منتقدان ندارم و فکر می‌کنم از جامعه جهانی شاعران کاملاً عقب مانده‌اند و به طرزی متعصبانه دارند از بی‌دانشی و بی‌اطلاعی خود پرده برمی‌دارند، از طرفی جماعتی دیگر که شاعران هستند و عمری قلم زده‌اند نیز واکنش ساده لوحانه دارند و یا سنجش علمی در نگاهشان نسبت به این وضعیت تازه دیده نمی‌شود، شما چه پاسخی نسبت به این رویکردها دارید؟

همان‌طور که بارها گفته و در جستارهای نظری شعر پسازبانی نوشته‌ام، نفس هر بدعت و خلاقیتی در ایران ما، نشان از بلوغ و برنایی نفس و تازه‌نفسی ادبیت و فرهنگ ماست کرسی تازه به دوران رسیده شعر شناخت شعری هم یک مهندسی معکوس متنی است همین رشته تخصصی در آمریکا، درجه‌های فوق دکترا و پرفسوری در شعر دارد، این را از کجا کش رفته‌اند که امروز در وطن جهان و جهان شعر عصر طلایی دیجیتال و ابر رسانه‌ای در ایران دارند پز می‌دهند، کجا سنجش نظری داریم، یک‌مشت تفسیر مطلق انگارانه از بازی نشانه و صناعات لفظی و معنوی که به درد تحصیل در رشته ادبیات نمی‌خورد، شده شعر شناخت شعری، این پارامترها در شعر مدرن و پسا مدرن ما جواب نمی‌دهد، با خط کش شمس قیس دنبال شعرهای فروغ و شاملو می‌افتد، خنده‌دار نیست، ادبیات ایران کی استقلال نظری داشته و نوآوری‌اش منعطف به خود بوده، غزل ایرانی نتیجه مهندسی معکوس متنی است و یا شعر سپید و آزاد و حجم و موج نو.. شعر زبان و حتی پسا زبان و این یعنی ما از خیلی زمان‌های دور، سعی در تعامل با دیگر فرهنگ‌ها و زبان‌ها و ادبیات‌ها داشته‌ایم و این حرف‌ها نتیجه نداشتن آن تفکر وطن جهانی و جهان‌وطنی است، به نظرم باید در دانشگاهی که با این تصورات الله‌بختی می‌خواهد همچنان نبش قبر ادبیات کهن مهندسی‌شده ما با تحریفات تاریخی و محو تأثیرات و تأثرات جهانی به تعویق و تأخیر فرهنگی بکشاند و سنجش شعر شناخت‌شناسی نظریه‌ای‌اش را با ساختارگرایی و پسا ساختارگرایی نظری اثبات کند، باید گل گرفت، تکلیف دوستان شاعر

ما هم با شعرهایشان مشخص است، یکروند تاریخ هستی‌شناسی و تکوینی است.

۱۰- نفرمایید جناب جهانپولاد من خودم پژوهش کردم و این پسازبانی و هاپیر رو در متون گذشته و باستانی ایرانی بوده، مثلاً سروده‌های مانوی که مشتمل از چند زبان و از چند سلوک و دین و باور و چند ملیت مختلف در جهان باستانی ماست و از شرق تا غرب عالم را رصد کرده، وضعیت شعر پسازبانی و هاپیر شعری در ایران آیا در متون گذشته ما نمود عینی داشته؟ حتی ارجاعات لینکی شما شبیه ارجاعات و پاورقی‌ها و رفرنس‌هاست که در متون باستانی نیز بوده و همه جای عالم هست؟ می‌توانید سیر تاریخی و آنتولوژیکی اش را کمی توضیح دهید تا دانشگاهیان ما آگاه‌تر شوند و نگویند این شعرهای مدل خارجی و غربی است؟

چرا نه؟ چه خوب اشاره کردی اولاً ما این پسازبانی را به غرب و یونان و چین و مصر و هند و دیگر جهان مخابره کردیم، این بار مهندسی معکوس از سمت آن‌ها بوده نه ما، توضیح می‌دهم ببینید انتقاد اگر بر پایه سنجش علمی و دانش نظری باشد، هم به ما و هم به فهم همگانی و مخاطب کمک شایانی می‌کند، قرار نیست وقت خود را برای یک جماعت میانه مایه صرف کنیم، امروزه بادانش مدیاها و ویکی‌پدیا و ... و یک جستجو در گوگل و باقی پاورپونت‌های ادبی و میان‌رشته‌ای، دانش خواهان و کاربران

از بقیه جلو می‌زنند و دانش متوسط و کاربردی را به دست می‌آورند، بروند خطوط باستانی سریانی و تلفیقش با خطوط مانپانی و مانوی را بررسی کنند، بروند سرودها و احکام چند زبانی مانوی و وداها و گات‌ها را و خصوصاً گستره این خطوط و اشعار و نیز تفکر اساطیری مانوی و زردشتی ما را یک‌بار دیگر دقیق‌تر بخوانند و نسبت آن را با پسازبانی و هایپرهایبند، مانوی تلفیق چند زبانی و خطوط سریانی و میخی و آریایی و حروف اجداد رو چطور با خط نقاشی، تصاویر و تزئینات کادری نوشته چطور حروف عنوان‌ها بارنگ‌های ارغوانی و جوهرهای مشکی و خاکستری و نیز نقاشی‌های و نیز نگاره و تهذیب بر پوست آهو و گوسفند و ... این‌ها نقطه شروع ماست و کاملاً ایرانی و پارسی است علامت‌ها و حروف شکلی و فاصله‌گذاری و بینامتنیت‌های آن و ترا ریختگی زبانی و آیینی اصول ستایش از زندگی از وداها و ریگ وداها تا گات‌ها و خط پارسی در دینکردهای زردشتی همه و همه و هزارویک‌شب شهرزادی تا چهارمقاله و تاریخ بیهقی.. مثنوی معنوی و.. متونی است که عمیق‌ترین ریشه‌های پسازبانی و هایپر شعری در آن‌هاست، گزاره‌های منفرد در بعضی از مانوی‌ها و خسروانی‌ها عمق تاریخ تفکر جهانی و دموکراتیکی و ستایش از عناصر طبیعی ما را نشان می‌دهد، در همین شاهنامه خرد، جان جهان هست و مثنوی معنوی‌ای و دیوان شمس را و خود قرآن را نگاه کنید قصه در قصه و قصص و زیبایی کلام و عبور از سطح زبان و بیان ادبی در سطح عالی‌تر بیان می‌شود که مثل یک شیشه آن‌طرف هستی را عظمت بخشیده درواقع خود این اجرای زبانی و خود شعر مرجع اصلی ما بوده،

هایپر شعری در ایران ما زودتر از موعد نوشته شده، می دانم نیت ما هایپر شعری نویسان، در دو دهه دیگر قابل اعتناترین مخاطبان هوشمند را در ایران عصر ۱۴۰۰ با خود همراه می کند زود است تا ایرانی به فهم هوش مصنوعی و پسا حافظگی و درنهایت نابوری به مرگ انسان و انسان گرایی برسد ما ناقوس و زنگ آن را به صدا درآوردیم، درواقع این بار این شاعران هستند که آوانگارد را به معنای وسیع کلمه و پیشتازی در عرصه تفکر شاعرانه و تفکر انتقادی از سیاست های کلان جهانی آغاز کرده ایم.

۱۱- در جستارهای نظریات توجه به اقلیم ها و منابع زیست طبیعی، احترام به جانوران و اعتراض به کشتار جانوران و آزار و اذیت و بحران تغییرات آب و هوایی و اینترنتال کلونیالیزم وطنی، مهندسی معکوس متنی، سیاست بازتولید ایدئولوژیکی متون ادبی و نیز بسیار موارد دیگر را در جهان بینا رشته ای از سر اشارت گفته ای، بگذار روراست بگویم و شاید به قبای دوستان بربخورد، این ها تأملات و ملاحظات پسازبانی و هایپر شعری است که شاید تک و توک در شعر کسی برجسته شود، اما در شعرهای پسازبانی مفاهیم و دغدغه های کاملاً جدی است و انتقاد از وضع موجود، شعر ایران خواب بوده انگار و حالا جهان ما رسیده و یک تیپای محکم به همه زده که این بینش را بیابند که بار مسئولیت شاعرانه اشان را در زیر لایه های نظریه هایی شبیه مرگ مؤلف و بی معنایی و

بی‌مسئولیتی به خفت و بلاهت شبه روشنفکری نبرند، با نظر من موافقی؟

بله و در جستارهای نظری رویکرد اکوپوم و رویکرد اکوکریتیک و اکوفمنیسم را بارها گوشزد کرده‌ام ما در شعر ایران باید جنبش شعر سبز را که ناظر بر زیست‌بوم گرایی و تغییرات اقلیمی و نیز احترام به طبیعت به زیست‌جانوری و عدم آزار رسانی به جانوران و برهم زدن محیط‌زیست طبیعی آن‌ها را باید لحاظ کنیم، زبان فارسی‌زبان گفتاری و گویشی و مادری در روزمرگی در اقلیم‌های متنوع ظرفیت‌های خود را در شعر ایران می‌باید بازنمایی کند، سال‌هاست که زبان و ادب فارسی به خاطر نداشتن یک سنجش دقیق و علمی و به خاطر سیستم بازتولیدی مقتدر و ایدئولوژیکی قدرت‌های سیاسی و دلخواه حاکمان و مدیریت ناکارآمد آموزشی در دانشگاه‌ها این ظرفیت‌های زبانی را تا توانسته در شعر و ادبیات و متون پس‌زده خنده‌دار است، استادان در سر کلاس از سنخ زبان محاوره و گاه گویشوری زبان مادری سود می‌جویند تا این فاخرانگی را تبیین، بسط، شرح و گسترش دهند و جالب‌تر دانشجویان بعد از کلاس به این بلاهت اساتید می‌خندند و جالب‌تر اینکه استاد دچار اختلال گویشی و سنوخ و سطوح مختلف زبانی می‌شود، درست بعد از پنج دقیقه، نفسی از تنگنایی می‌کشد و یک‌باره رگباری از کلمات و جنس‌های کلامی از دهان چون دُرّ.. زبان مادری در گفتار و محاوریک می‌پاشد که بیم آن می‌رود استاد به زبان ذهن پریشی دچار شده / شود، اما.. اما... در این گفتگو

جالب توجه هست، مخاطبان بروند فرد سوم را بررسی کنند و اینکه چرا دارم این را می خوانم

تی اس الیوت در پارت اول ویسلند وضعیت انسان در بالاترین سطح توان انسانی در زمین فرسوده و سرزمین ویران را به نمایش می گذارد، ما داریم به این سطح نزدیک می شویم آن فرد سوم کیست

که همواره کنار تو قدم می زند

وقتی می شمرم

تنها من و تو پهلوی همدیگریم

اما تا به جاده برفی پیشارویم می نگرم

شخص دیگری را می بینم

کلاهی به سر دارد

پالتوی به تن کشیده

و من نمی دانم

اصلاً زن است / مرد هست

با من به گوی

آن فرد سوم کیست؟

ضمناً سایت ها و مجلات و مؤسسات انتشاراتی و حتی دانشکده ها و

دانشگاهیان باید به خود تکان دهند و هاپر شعری ما را به مسیر دروس

اصلی و مبنایی ببرند، چون ما درواقع ادامه تکوینی و آنتولوژیکی شعر دو

سه هزارساله خودمان هستیم، هر کس این را نفهمیده از بازی بیرون است،

۱۲- این یکی از بهترین همگرایی‌ها در ایران و رفتن شعر روزگار ما در کتب درسی دانشگاهی و پژوهشی دانشکده‌ها خواهد بود، به نظرم وقتش رسیده که سیستم آموزش عالی ما یک خانه تکانی اساسی کند، امروزه تا آنجا که من مطالعه در شعر و ادبیات ترکیه دارم، با ورود به مدرنیسم، ترکیه این خانه تکانی را از یک قرن پیش انجام داده و امروزه اگر می‌بینید چند نوبلی دارد، یکی همین پاک‌سازی و درواقع خانه تکانی هست؟

دقیقاً، همین نهضت نوسرایی نیما و پیش‌تر از آن‌ها تقی رفعت، نوشین، لاهوتی، عشقی و ایرج و عارف و بقیه با اختلاف چندساله در ادبیات ترکیه ما مواجه با روند نوآوری و تأثیر از ادبیات فرانسه و بعد اروپای شرقی و سپس انگلیس و بعد آمریکا این جابجایی از سطوح پایین‌تر به سمت آکادمیسین‌های دانشگاهی یک تغییر محسوس دارد، بگویم که نظام سیاسی و فرهنگی و دولت ترکیه بی‌تأثیر نیست و راه برون‌رفت از وضعیت سنت به مدرنیته با حمایت قاطبه نمایندگان پارلمانی و دانشگاهی و فرهنگی و با دستور مستقیم آتاتورک و بعدها احزاب دولتی و نظامات اجتماعی صورت می‌گیرد، دانشگاه‌های ازمیر، استانبول، آنکارا، امروزه از بهترین دانشگاه‌های حال حاضر جهان هستند اما ما و جامعه دانشگاهی هنوز داریم روی قبر امثال بزرگان و پدران سنت ادبی، مرده‌پرستی می‌کنیم و داعیه‌داران آن‌ها همین دکتر شفیع‌ی‌ها هستند که یکی به نعل می‌زنند و یکی به میخ و کاسه‌لیسان و جماعتی بی‌سوادتر دور گرفته‌اند

که او را اسطوره شعر ایران معرفی کنند، مثلاً در چند برنامه دانشگاهی، دیدیم شاگردان داشتند زحمات یک قرن و اندی نوآوری را به پای استاد شفیی می‌نویسند از او مبارزی نستوه و استوار ساختند و شعر او را شعر ملی معرفی کردند، ما دخالت کردیم و دست و پای شاگردان تازه جوهر دکترایشان خشک‌شده را جمع کردیم تا این حد وقاحت در جامعه ادبی ما هست، مثلاً گفتند غزل ایران را دکتر شفیی گفته امروزه در جهان حرف اول را می‌زند، بنده نوستم و دلایل محکم تاریخی آوردم که دکتر شفیی پرت گفته، غزل ایرانی مهندسی معکوس غزل عربی است حتی دلایل وزنی و افعالی و چادر بندیش نیز و چرا این تحریف بزرگ تاریخی اتفاق افتاده، ما چیزی به نام غزل با این ترکیب و حتی شکل بدوی عربی‌اش نداشته‌ایم، یک ارجاع می‌دهم، مثلاً مانوی‌ها و سروده‌هایش و حتی گات‌ها و وداها و ریگ وداها، سوماها و آسپاراس‌ها در متون سانسکریت و یا ... کجایش بر اساس چنین اوزانی طراحی شده، ببینید حرف آخر، وزن را از غزل بگیری ساختمانش فرومی‌ریزد، چنانکه نیما و بعد شاملو آن را فروریختند و ما نیز در ادامه شعر ایران را از این اوزان رهایی دادیم،

۱۳- درواقع باید گفت این مهندسی معکوس متنی و ادبی از دیرباز در ایران وجود داشته و اصطلاح شما یک سیستم نظری قابل تأملی را پیشنهاد داده، ترجمه معکوس نیز بوده مثلاً فضولی می‌توانسته به چند زبان شعر بسراید و این یعنی همان حرف شما که ما نیاز به

آموختن زبان‌های بین‌المللی داریم، چون زبان فارسی دارای ابعاد بسیار غنی هست و می‌تواند این‌ترا ریختگی را در خود ذوب کند و می‌بینید که کرده؟

کاملاً این‌ترا ریختگی زبانی یک بخش مهم آن با جریان تاخت‌وتازها در تاریخ از حمله اعراب و عثمانی و مغول و قبل‌تر یونانی‌ها و کشورگشایی‌ها اتفاق افتاده و امروزه استعمار نوین و اینترال کلونیالیزم نیز با جریان مدرنیته دارد ما را و زبان فارسی را در خود می‌برد و یا بهتر است بگویم دارد فارسی آن‌ها را می‌بلعد مثل یک نهنگ که نوزادان نارس خود را، من در شعر شب‌بیداری ایرانی به چنین استعمار زدگی نوین تاختم، باید آن شعر را بخوانیم و در دانشگاه‌ها سرلوحه قرار دهیم، ما امروز هرکدام حافظی دیگریم این‌را فراموش نکنند ما که دوران زیست تکاملی زبانی را از تاتی تاتی تا اتل‌متل همواره راه رفتیم هر جور زبانی را می‌فهمیم البته این مفهومی عمیق‌تر و آسیبی جدی‌تر را بر بدنه سطوح فرهنگی و اختلالات گفتار شفاهی نیز به وجود آورده، مثلاً اگر کمی گوش کنیم به صدای مردم خیابان و به قول نخبگان عوام بگویم به نظرم ما ایرانی‌ها عوام دیگر نیستیم این مزخرفات اساتید جامعه‌شناس دولتی، از نگاه بالا به پایین هست، دوره ارباب‌رعیتی حاکم محکومی و خدایگان بندگی نیز پایان‌یافته و کدخدا منشی یک دیپلماسی فسیلی و اصلاً قجری است، ما عوام نداریم حتی بی‌سوادترین ایرانی باشعورتر از لومپن‌های سلبریتی و بازیگران لومپنیستی و آرتیست‌ها و شومن‌های شعری این ادبیات متکثر و چند فرهنگی و چند هویتی و چند جنسیتی است، طرز

گویش و جنس کلمات مصرفی همین مردم، در انتقال حس‌ها و افکارشان از بعضی این اساتید عصاقورت‌داده که تو محافظه‌کاری دست هر پدرسوخته سیاست ورز را از پشت بسته‌اند و برای دیده شدن چون سگ زرد، در مجلات زرد روشنفکری اشان، له‌له می‌زنند مسلماً ریشه‌دارتر و فهم‌پذیرتر و زنده و پویاتر است باور دارم ما در بخش‌هایی از سیاست نظام و دانشگاهیان که این سیاست را بازتولید کرده‌اند به مفهوم وسیع کلمه دچار نوعی استحاله و تصفیه خانگی زبانی شده‌ایم و ما برای یک‌بار و همیشه تکلیف همه را یکسر کردیم، آب در خوابگاه مورچگان ریخته‌ایم و امروزی‌تر کک به شلوار آقایان و خانم‌های شاعر و ادیب، در هزاره پیش از روزگار، تصفیه خانگی زبان مادری و زبان فارسی در متون ادبی و مؤسسات دولتی و دیوانی و زبان معیار ما بسیار از ما فاصله گرفته، اما در این روزگار می‌باید با شدت و حدت زیادی در متون و اشعار و در مواجهه با استحاله درون خانگی زبانی و نیز استعمار درون وطنی و اینترنتال کلونیالیزم وطنی نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی، باید رویاروی این فاخرانگی و اشرافیت دست‌نشاندهی زبانی و رویکرد مستبدانه نظام سلطه ادبی و فرهنگی بایستیم و ایستادیم و اجازه نخواهیم داد فرصت سوزی و تعویق زمانی و عقیم ماندگی و عقب‌ماندگی بر دوره و شرایط ما عارض شود.

۱۴- سعید جان یک موضوعی دارد ذهنم را درگیر می‌کند باید بپرسم؟ در مورد هایپر شعری‌ها، افق تازه‌ای گشوده، پیش‌ازین روش ویکی‌پدیا و یا پاورپوینت‌ها مسیر دیگری را در ارائه دانش ادبی و یا سایر رشته‌ها و یا بینا رشته‌ای‌ها در علوم متنوع پیش روی مخاطب فعال و کاربران گذاشته‌اند این ایده هایپر شعری چندین سال هست که در کشورهای مورد اشارات بوده، اما آیا در ایران می‌شود روزی به چنین دانش کیهانی و اصولی رسید، منظوم پشتیبانی لینکی و هایپر لینکی هست و مثلاً این پاورپوینت‌های چندساله اخیر که هدفی کاربردی و آموزشی دارند می‌توانند در مسیر پشتیبانی قرار بگیرند؟ و موضوع بعدی از نظر تکنیکالی شما با هایپر‌ها و پسازبانی‌ها که هر هفته شاعران پیشرو و استخوان‌دار به حلقه و وضعیت جدید شما دارند می‌پیوندند، چگونه در این فضا باید پشتیبانی بشوند؟

چه پرسش مهمی، کاملاً دغدغه قابل‌ملاحظه‌ای هست، این روند در کشورهای توسعه‌یافته فرهنگی نهادینه‌شده و این مسئولیت با دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها با کرسی شعر شناخت‌شناسی و آکادمی نوشتار خلاق و شاعران بین‌المللی آماده‌شده با بیش از صدها زبان در ترجمه و نیز زیرنویس پوینت‌های تصویری و نیز دکلاماتوری چند زبانی، در ایران ما رفته‌رفته دارد یک مسیر کاملاً موفقیت‌آمیز را پی می‌گیرد که به این وضعیت و این پشتیبانی‌ها برسیم، دوستان شاعر ما باید خود را مجهز به

دانش سایبرنتیکی و دیجیتالی و دانش بینا رشته‌ای کنند در حد متوسط از یک زبان بین‌المللی دیگر مثل انگلیسی، فرانسه، آلمانی و عربی و ترکی استانبولی مثلاً خود شما بیس زبان آذری دارید و در زبان ترکی استانبولی موفق ترجمه می‌کنید، این نشان درک شماست، دوستان دیگر کمی تنبل تشریف دارند و ما با استفاده از چند زبانی‌ها، هم شاعران و هم مخاطبان، منتقدان و پژوهشگران را وادار به حداقل درک مفاهیم تحت الفظی می‌کنیم و این به ما وسعتی در حد جهان‌وطن و وطن جهانی می‌دهد، ببینید حافظ ما دو سه زبان بلد بوده، خیام نیز، مولانا نیز و الباقی ... چطور وقتی داریم از این‌ها در مقابل نوآوری‌های ما حرف می‌زنند، به این نکته توجه نمی‌کنند، کسی که چند زبان بلد است، یعنی چند فرهنگ و چند وجه از کلمات را می‌شناسد، وسعت دیدش و استفهامش از کلمات و درک هستی و جهان و درون انسان بیشتر و بهتر هست، توجه نمی‌کنند که ما آمده‌ایم که چنین فرآیند جهانی‌شدن را تمرین کنیم، پس اگر از ما انتقاد بیجا می‌کنند یعنی درک درستی از ما ندارند و هنوز به سیر و سیاحت در فضای کیهانی دیجیتالی و رسانه‌ای نرفته‌اند و یا بلد نیستند از آن استفاده کنند.